

# روزنامه

دانشگاه صنعتی شریف



پرونده‌ای درباره گروه اقتصاد دانشگاه شریف

# بک ذات خود ندارد عیبی

درباره پرونده

## کمی پرس و جو و گفت و شنود درباره اقتصاد شریف

بر روند شکل‌گیری دوره ارشد مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی در دانشگاه صنعتی اصفهان، موسسه عالی آموزش و پژوهش در مدیریت و برنامه‌ریزی و دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف که خیلی‌ها آنها را در ادامه هم می‌دانند و صفحات سه و دوازده هم به برخی از مهم‌ترین انتقادات به اقتصاد جریان اصلی و دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف می‌پردازد. این شماره از روزنامه، مثل همه شماره‌های دیگر آن ادعای بررسی کامل و همه‌جانبه موضوعی که انتخاب کرده را ندارد، اما سعی کرده حرف‌ها را بشنود و برای مخاطبش بازگو کند.

بخوانید: یک گفت‌وگوی مفصل با دکتر مدنی‌زاده، رئیس دانشکده مدیریت و اقتصاد و دکتر وصال، استاد گروه اقتصاد دانشکده که در سه بخش نسبتاً مجزا تنظیم شده، یک بخش درباره روند جذب دانشجوی سیستم آموزشی دانشکده، یک بخش پیرامون نقش پررنگ مدل‌سازی ریاضی در تحلیل‌های اقتصادی و بخش آخر هم حول و حوش رابطه بین اقتصاد و سیاست‌گذاری و نقش دانشکده و افراد مرتبط با آن در وضع فعلی اقتصاد ایران. در صفحه دو ترجمه‌ای از مقاله راج‌چتی آمده که از روش‌شناسی علم اقتصاد و کاربرد روش‌های آماری و کمی در آن دفاع کرده، در صفحات ده و یازده مروری شده

این یک شماره عادی روزنامه نیست، به خاطر همین هم اینجا قرار نیست سرمقاله بخوانید. این شماره تقریباً در بست به گروه اقتصاد شریف اختصاص دارد؛ گروهی که از سال ۱۳۸۱ دانشجویهای اقتصاد را وارد جمع شریفی‌ها کرده و الان برای ورود به آن رقابت سختی بین داوطلبان کنکور ارشد و دکتری اقتصاد در جریان است، گروهی که گاه و بی‌گاه و قبل و بعد از هر سیاست اقتصادی دولت، از انتقادات و کنایه‌ها و حملات بی‌نصیب نمی‌ماند، گروهی که هم ریاضی‌زدگی و غرب‌زدگی را به نافتش می‌بندند و هم بانی وضع موجود می‌دانندش. اصلی‌ترین بخش این شماره را در صفحات چهار تا نه می‌توانید

# دفاع راج حتی از روش‌شناسی کمی در اقتصاد آری، اقتصاد یک علم است

جایزه نوبل اقتصاد سال ۲۰۱۳ سه برنده آمریکایی داشت؛ لارس هانسن و یوجین فاما از دانشگاه شیکاگو و رابرت جیمز شیلر از دانشگاه ییل. نکته عجیب درباره برندگان جایزه نوبل آن سال، کارها و تحقیقات در ظاهر متناقض شیلر و فاما در باره بازارهای مالی بود که طعنه‌های زیادی را روانه اقتصاددان‌ها کرد و حتی علم بودن اقتصاد را هم زیر سؤال برد. راج حتی، اقتصاددان هندی-آمریکایی دانشگاه هاروارد در مقاله‌ای که آن زمان برای نیویورک تایمز نوشت، به دفاع از اقتصاد و روش‌های کمی آن پرداخت و اختلاف نظر میان اقتصاددان‌ها را در مسیر توسعه این علم طبیعی دانست. ترجمه این مقاله را در ادامه می‌توانید بخوانید.



راج حتی، اقتصاددان هندی-آمریکایی دانشگاه هاروارد

وجود دارد که پاسخ به این سوالات را تسهیل می‌کند. در مطالعه‌ای که من و دو تن از همکارانم انجام داده‌ایم، اثر برخورداری از معلمین باکیفیت در دبستان را بر وضعیت افراد در بزرگسالی تحلیل می‌کنیم. شاید فکر کنید که جداسازی اثر معلم کلاس سوم از تمام عوامل دیگری که بر زندگی همان کودک در بزرگسالی اثرگذارند، تقریباً غیرممکن است. با این حال ما توانستیم با مقایسه دانش‌آموزانی از نسل‌های مختلف که در یک مدرسه بوده‌اند، روش‌هایی را برای شناسایی اثر علی معلم‌ها توسعه دهیم. مثلاً فرض کنید که یک معلم خیلی خوب در سال ۱۹۹۵ برای کلاس سوم یک مدرسه خاص درس می‌داده، اما در سال ۱۹۹۶ به مرخصی زایمان رفته است. از آنجا که مرخصی زایمان معلم‌ها اساساً یک رویداد تصادفی است، با مقایسه وضعیت دانش‌آموزانی که در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ به کلاس سوم رسیده‌اند، قادر به تفکیک اثر کیفیت معلم بر زندگی دانش‌آموزان در بزرگسالی از سایر عوامل هستیم.

با استفاده از داده‌های ۲.۵ میلیون دانش‌آموز که اطلاعات هویتی آنها حذف شده بود، متوجه شدیم که معلمان باکیفیت به‌طرز معناداری عملکرد دانش‌آموزان خود را در آزمون‌های استاندارد بهبود می‌بخشند و از آن مهم‌تر، درآمد و نرخ ورود به دانشگاه آنها را افزایش داده و احتمال بارداری در سنین نوجوانی را کم می‌کنند. این یافته‌ها که بعدها در سایر مناطق آموزش و پرورش نیز مشاهده شده، راهنمایی برای سیاست‌گذاران برای نحوه اندازه‌گیری و بهبود کیفیت معلمان فراهم می‌آورد.

این مثال‌ها چیزهای عجیبی نیستند و با افزایش دسترسی به داده‌ها، علم اقتصاد در مسیر تجربی‌تر و علمی‌تر شدن پیش خواهد رفت. در این میان، استفاده از اختلاف نظرهای اقتصاددانان پیرامون سوالات سختی که انگشت‌شمارند، به‌عنوان بهانه‌ای برای نادیده گرفتن بسیاری از موضوعات مورد توافق در این حوزه و توانایی‌اش در آگاه ساختن از تصمیمات سیاستی بر مبنای شواهد به جای ایدئولوژی، ساده‌اندیشانه و غیرمسئولانه است.

طول عمر و کیفیت زندگی کمک زیادی کرده است، هر چند هنوز سوالات «کلان» پیرامون عوامل موثر بر سلامتی چالش‌برانگیز باقی مانده است. این سوال سیاسی را در نظر بگیرید که آیا تمدید بیمه بیکاری از طریق کاهش انگیزه کارگران برای بازگشت به کار باعث افزایش نرخ بیکاری خواهد شد؟ ده‌ها مطالعه اقتصادی با مقایسه نرخ‌های بیکاری در ایالت‌هایی که بیمه بیکاری را تمدید کرده‌اند و ایالت‌هایی که تمدید نکرده‌اند، این پرسش را تحلیل کرده‌اند. این مطالعات تقریباً همان کار آزمایش‌های پزشکی را انجام می‌دهد که در آنها برخی از گروه‌ها یک دارو (در اینجا، تمدید بیمه بیکاری) را دریافت می‌کنند و گروه‌های دیگری دریافت نمی‌کنند.

همه این مطالعات نشان داده‌اند که تمدید ده هفته‌ای بیمه بیکاری، دوره بیکاری افراد را به‌طور متوسط یک هفته افزایش می‌دهد. این یافته ساده و غیرقابل انکار نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران می‌توانند بیمه‌های بیکاری را برای کمک به افراد بیکار بدون نگرانی از افزایش قابل توجه در نرخ‌های بیکاری تمدید کنند.

سایر مطالعات اقتصادی از محدودیت‌های ذاتی در یک سیاست مشخص استفاده کرده‌اند تا به شواهد علمی دست یابند. یک مثال خیلی خوب مربوط به بیمه درمانی در ایالت اورگن است. در سال ۲۰۰۸، ایالت اورگن تصمیم به گسترش پوشش بیمه سلامت گرفت تا سایر افراد کم‌درآمد را هم تحت پوشش قرار دهد، اما تنها برای پوشش درصد کوچکی از خانوارهای واجد شرایط تأمین مالی کرده بود. با همکاری پژوهشگران اقتصادی، دولت ایالتی یک روند تصادفی طراحی کرد تا طی آن افرادی که بیمه را دریافت کرده بودند با کسانی که دریافت نکرده بودند مقایسه شوند، چیزی که یک آزمایش تصادفی درجه یک خلق کرد؛ این مطالعه نشان داد که دریافت بیمه باعث افزایش استفاده از خدمات سلامت، کاهش فشار مالی و بهبود رفاه شده. این نتایج حالاً راهنمای ارزشمندی برای فهم آنچه که از اوپاما کر انتظار داریم فراهم آورده است.

حتی زمانی که چنین آزمایش‌هایی امکان‌پذیر نباشد، راه‌هایی برای استفاده از داده‌های حجیم (Big Data)

بیش از یک قرن روی شناسایی ارتباط رژیم غذایی و سبک زندگی با سلامت و طول عمر کار کرده‌اند و هنوز هم شناختی کاملاً علمی درباره این ارتباط ندارند. برخی مطالعات به ما می‌گویند که قهوه، شراب و شکلات بیشتری مصرف کنیم و برخی دیگر عکس این را توصیه می‌کنند، اما افراد کمی هستند که بگویند پزشکی را نباید یک علم تلقی کرد، یا اینکه پزشکان نباید بر مبنای بهترین شواهد موجود تصمیم‌گیری کنند.

چالش اصلی که اقتصاددان‌ها نیز مانند اپیدمیولوژیست‌ها (متخصصان همه‌گیری‌شناسی) با آن مواجه هستند و ریشه بسیاری از اختلاف نظرها در حوزه اقتصاد است، توان محدودشان در اجرای آزمایش‌هاست. اگر بتوانیم تصمیمات سیاستی را به‌صورت تصادفی اجرا کنیم و سپس ببینیم که چه بر سر اقتصاد و زندگی مردم می‌آید، می‌توانیم فهم دقیقی بیابیم از اینکه اقتصاد چگونه کار می‌کند و چگونه می‌توان سیاست‌ها را بهبود بخشید، اما هزینه‌های عملیاتی و اخلاقی در این آزمایش‌ها مانع اتخاذ چنین رویکردی می‌شود (مطمئناً ما نمی‌خواهیم بحران‌های مالی بیشتری ایجاد کنیم تا بدانیم که بحران‌ها چگونه کار می‌کنند).

با این حال، به‌تازگی بسیاری از اقتصاددانان شروع به توسعه روش‌هایی برای نزدیک شدن به آزمایش‌های علمی کرده‌اند تا پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای برای سوالات سیاستی به دست آورند. در دهه‌های گذشته، برجسته‌ترین اقتصاددان‌ها نظریه‌پردازانی نظیر پل کروگمن و جنت یلن بودند که هنوز هم مدل‌هایشان تفکر اقتصادی را هدایت می‌کنند، اما امروزه، برجسته‌ترین اقتصاددان‌ها غالباً کارهای تجربی انجام می‌دهند: افرادی نظیر دیوید کارد از دانشگاه برکلی و استر دوفلو از MIT که بر آزمایش نظریه‌های قدیمی و تدوین نظریه‌های جدیدی تمرکز دارند که با شواهد سازگار باشند.

این نوع از کارهای تجربی در اقتصاد با پیشرفت‌های «خرد» در پزشکی (مانند پژوهش‌ها روی درمان بیماری‌های قلبی) قابل مقایسه است که به افزایش

«اگر سوالی را از سه اقتصاددان بپرسید، سه پاسخ متفاوت دریافت خواهید کرد.» این یک گلایه قدیمی از اقتصاددان‌هاست.

هفته گذشته با هم این گلایه به ذهن خیلی‌ها خطور کرد؛ زمانی که جایزه نوبل اقتصاد به سه اقتصاددان تعلق گرفت که نظرات دوفلو از آنها، یعنی رابرت شیلر از دانشگاه ییل و یوجین فاما از دانشگاه شیکاگو پیرامون عملکرد بازارهای مالی متناقض به نظر می‌رسد. در نگاه اول، تفکرات شیلر پیرامون نقش «شور غیرعقلایی» در بازارهای سهام و مسکن با کارهای فاما ممکن است متناقض به نظر آید، چراکه فاما نشان می‌دهد این بازارها اخبار را به شکل موثری در قیمت‌ها منعکس کرده‌اند. برخی شگفت‌زده شدند که چگونه برجسته‌ترین افتخار در یک علم به دانشمندانی با نظرات متضاد تعلق می‌گیرد؟ کایران هیلی، استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه دوک با لحنی طعنه‌آمیز در توئیتر نوشت: «باید در فیزیک، شیمی و پزشکی نیز جوایز را وسط‌بازانه تقسیم کنند.»

اما تفاوت در یافته‌های این برندگان نوبل کم‌اهمیت‌تر از توافقی است که در رویکرد علمی به مسائل اقتصادی دارند؛ رویکردی که مشخصه آن گردآوری و آزمون فرضیه‌های دقیق است. من بسیار نگرانم از این حس در میان شکاکن که اختلاف‌ها در پاسخ به برخی سوالات را شاهده می‌گیرند بر اینکه اقتصاد رشته‌ای سردرگم است؛ علمی جعلی که یافته‌هایش نمی‌تواند مبنای مفیدی برای سیاست‌گذاری باشد.

این نگاه غیرمنصفانه و از روی ناآگاهی است. این نگاه چیزهایی را از اقتصاد مطالبه می‌کند که از سایر علوم تجربی، نظیر پزشکی نمی‌خواهد و مجموعه‌ای از کارهای نوظهور را نادیده می‌گیرد که بر اساس همان رویکرد علمی برندگان هفته قبل بنا شده‌اند؛ چیزی که اقتصاد را به یک رشته مبتنی بر واقعیت تبدیل می‌کند. درست است که پاسخ به بسیاری از پرسش‌های اساسی در اقتصاد کلان، نظیر دلایل رکود یا عوامل اصلی رشد اقتصادی مبهم باقی مانده‌اند، اما از این نظر، چالش‌هایی که اقتصاد با آنها مواجه است، فرقی با چالش‌های پزشکی ندارد. پژوهشگران حوزه سلامت



برندگان نوبل اقتصاد ۲۰۱۳: لارس هانسن، یوجین فاما و رابرت شیلر

## نگاهی به اقتصاد جریان اصلی و انتقادها به آن

# اقتصاد ذاتش سیاسی است

یادداشت

محمد  
ملانوری

گروه اقتصاد شریف، نماد جریان اصلی علم اقتصاد در ایران است. به واقع باید گفت که در بیشتر دانشکده‌های اقتصاد کشور، این جریان حضور دارد، اما در بیشتر آنها، ایده‌های دیگری نیز به چشم می‌خورد که نگاه‌شان مشابه جریان اصلی اقتصاد نیست. بنابراین از نظر حضور شاخص جریان اصلی اقتصاد، شریف و در ادامه، خاتم، متفاوت با بقیه دانشکده‌های اقتصاد کشور به نظر می‌رسند. در این صفحه در ابتدا با مختصر تعریفی از جریان اصلی علم اقتصاد و ویژگی‌های آن، تمایز آن را با دیگر جریان‌ها ارائه می‌دهیم و بعد، باز هم به صورت مختصر، جریان‌های دگراندیش علم اقتصاد را هم مرور می‌کنیم.

علم اقتصاد مدعی است که می‌تواند وضعیت رفاه جوامع مختلف را بررسی و از همین قیاس‌ها و استنتاج‌ها، راه و رسمی برای دستیابی به رفاه تهیه کند. همین یافته‌های پژوهشی اقتصاددانان به دستورالعمل‌های سیاستی تبدیل می‌شود و در اختیار سیاست‌گذاران و سیاست‌یون قرار می‌گیرد.

### کوتاه و مختصر درباره جریان اصلی

جریان اصلی علم اقتصاد بر اساس این فرض اصلی شکل گرفته که افراد، عقلانی رفتار می‌کنند و در جست‌وجوی سود (مطلوبیت) به فعالیت می‌پردازند. جریان اصلی علم اقتصاد، بازار را در سطح اقتصاد خرد کارا می‌داند، اما به این نکته نیز واقف است که بازار ممکن است شکست بخورد. در بعد اقتصاد کلان، فروض مختلفی در همین جریان اصلی گذاشته می‌شود که هرکدام از آنها به مکاتب مختلف در این حوزه مثل نئوکلاسیک، کینزی و نئوکینزی و... منجر می‌شود. البته که هرکدام از این مکاتب با همه اختلافاتی که دارند، در یک نگاه اصولی به علم اقتصاد متفق القول اند.

اقتصاددانان ابتدا میان اقتصاد و سیاست‌گذاری اقتصادی تمایز قائل شده و سپس در حوزه علم اقتصاد هم میان اقتصاد اثباتی و هنجاری تفکیک قائل می‌شوند. آنها ادعا می‌کنند که مدل‌سازی زبان علم اقتصاد، اثباتی است و هنجارها و ارزش‌ها نقش پرننگی در آن ندارد.

### توضیح یا پیش‌بینی؟

جریان اصلی علم اقتصاد فرض می‌کند که می‌توان با مدل‌سازی، رفتار انسان‌ها و نهاد‌های اقتصادی را بررسی کرد. مدل‌ها، ساده‌سازی رفتارهای آحاد اقتصادی براساس فرض‌هایی است و پیچیدگی‌های رفتاری آنها را حذف می‌کند تا بتواند استنتاج داشته باشد. اقتصاددانان در حالی به مدل‌هایشان توجه دارند و هر چیز را در قالب آن تحلیل می‌کنند که این مدل‌ها اصلا از ابتدا برای توضیح رفتار انسان‌ها بنا نشده‌اند و هدف‌شان پیش‌بینی بوده است. فریدمن می‌گوید که اصلا فرضیات مدل‌های اقتصادی واقع‌گرایانه نیست، بلکه انتخاب فرضیه بر این اساس است که برای هدف و منظور موردنظر به اندازه کافی خوب باشد. هدف هم فقط پیش‌بینی است. توجه اقتصادی‌ها به کارهای آماری نیز به‌منظور پیش‌بینی‌های دقیق و مناسب است. جالب این است که خود لوکاس، از اقتصاددانان جریان اصلی بیان می‌کند که این فرض اشتباه است که داده‌های گذشته می‌تواند برای تحلیل اتفاقات آینده مورد ارزیابی قرار گیرد و حتی اگر برآورد آماری پژوهشگر درست باشد، برای مدل‌سازی ارزشی ندارد.

### عدد همه چیز است

یکی از انتقاداتی که به شیوه پژوهش اقتصاددانان در جریان اصلی، به‌ویژه بخش ایرانی‌اش وارد می‌شود، تأکید آنها بر کارهای آماری و کمی است، به‌گونه‌ای که پژوهش‌های کیفی در اقتصاد را کم‌رنگ کرده است. رویکرد کیفی با تجزیه و تحلیل برای نگاه عمیق‌تر به مشکلات، به کشف افکار جدید کمک و سوالاتی را مطرح می‌کند که رویکرد کمی جوابی برای آنها ندارد. رویکرد کمی عموماً داخل همان تحلیل و ایده اولیه چرخ می‌زند و اجازه نمی‌دهد که پژوهشگر با ابزار تفکر انتقادی

نشده‌اند و خاصیت انتقادی خود را حفظ کرده‌اند. در علوم اجتماعی انتقادی هدف آن است که آزادی انسان حفظ شود، اما در بخش‌های توجیه‌گر علم مثل اقتصاد، شاهد آن هستیم که روابط نیروهای قدرت تئوریزه و توجیه می‌شود و نام‌هایی همچون تبیین یا نگاه پوزیتیویستی به واقعیات اجتماعی بر آن گذاشته می‌شود.

### اقتصاد خنثی نیست

سیاست‌های اقتصادی برآمده از مدل‌های اقتصادی، در پشت لفاظی‌های مدل‌گرایانه و ریاضی‌وار، عموماً معنای واقعی‌شان را هم

(مصرف) بالاتر باشد، قطعاً نمی‌توانیم نسبت به تخریب و تصرف محیط زیست واکنش مناسب داشته باشیم و راه حل همچنان در چارچوب همان قالب پیشین تعریف می‌شود. اقتصاد جریان اصلی که ذیل اقتصاد سرمایه‌داری / بورژوازی تعریف می‌شود، در قالب همین نگاه ارزشمندی سود فکر می‌کند. در حالی که ممکن است ما با شکل دیگری از صورت‌بندی ارزشی بتوانیم نگاه متفاوتی به این بحران‌ها داشته باشیم و در تقویت مسیر دیگری برای اصلاح وضعیت تلاش کنیم.

مثلاً در مقابل نگاه موجود در جریان اصلی،



به‌صورت صریح بر زبان می‌آورند. به‌عنوان مثال سیاست‌های ریاضتی اسم‌بامسمایی برایشان دست‌وپا شده و اسم‌شان هم به صراحت بیان می‌کند که این برنامه‌ها به معنای کاهش رفاه جامعه است، اما اقتصاددانان و سیاست‌مداران، آنها را به جامعه می‌خورانند و چنین سیاست‌هایی را در جهت منافع مردم و جامعه عنوان می‌کنند.

در پیوند علم اقتصاد و سیاست‌گذاری اقتصادی باید توجه کرد که فریدمن گرچه در ابتدا به تفکیک آن رأی می‌داد، اما خود در مقام یک دانشمند، مشاوره‌های سیاست‌گذاری ارائه می‌کرد و علاوه بر این موضوع، یک مروج ایدئولوژی هم بود که در قالب بنیاد فریدمن، اندیشه‌ها و ایدئولوژی سیاسی و اقتصادی محافظه‌کاران را توجیه و تبلیغ می‌کرد. از همین روست که فرض تفکیک میان اقتصاد اثباتی، هنجاری و فن سیاست‌گذاری قابل‌پذیرش نیست. باید اشاره کرد ایدئولوژی‌ها بر نحوه تفکر موثرند و قالب‌های اندیشیدن را می‌سازند. وقتی انگاره اصلی ایدئولوژی ما، تر جیب تولید

اقتصاد مارکسیستی با بهره‌گیری از همین مفاهیم موجود در اقتصاد متعارف همچون ارزش افزوده به تبیین متفاوتی می‌پردازد، زیرا باور دارد که ارزش افزوده هر فعالیتی، ناشی از نیروی کار است و متعلق به صاحب نیروی کار، یعنی کارگر. در همین چارچوب دستگاه فکری، مسیر پیشرفت کشورها و جوامع توضیح داده می‌شود و توصیه‌های سیاستی متفاوتی با علم اقتصاد بورژوازی (اعم از کینزی و نئوکلاسیک) می‌دهد.

### حرف‌های خوب، اجراهای بد

اقتصاددانان جریان اصلی به تجربه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ارجاع می‌دهند که چون این کشور از هم فروپاشیده، در نتیجه، توصیه‌های اقتصاد مارکسیستی درست نیست. همین اقتصاددانان اما در پاسخ به تجربه شکست یلتسین، رئیس‌جمهور روسیه پساشوروی در اجرای سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال و توصیه‌های اجماع واشنگتنی سکوت می‌کنند و این توجیه را می‌آورند که این سیاست‌ها درست اجرا نشده است. البته از

نظر آنها نسخه موفق اجرای این سیاست‌ها فقط در همان صندوق بین‌المللی پول عملی شده و در بقیه نقاط دنیا نیز تجربه فوق‌العاده‌ای از اجرای این سیاست‌ها وجود ندارد؛ مثلاً ایران تا سال ۱۳۶۸، در چارچوب سیاست‌گذاری چپ‌گرایانه دولت میرحسین موسوی فعالیت می‌کرد، اما با تصویب برنامه اول توسعه اقتصادی در دوران هاشمی و پذیرش نسخه تعدیل ساختاری پس از آن وارد اقتصاد نئولیبرال شد. ورود به این برنامه‌ها، با دریافت وام‌های بین‌المللی از صندوق و بانک جهانی همراه بود که در همان دوران، با عنوان استقراض خارجی مورد اعتراض بود، اما مدیران اقتصادی کشور، این بدهی‌ها را به کشور تحمیل کردند و بعد از چند سال، کشور دچار بحران بدهی‌ها شد؛ سیاست‌هایی که در نتیجه آن، تورمی بالاتر از تورم دوران جنگ بر کشور تحمیل شد. وقتی به اقتصاددانان گفته شود که آیا این تجربه ناموفق باعث شد که از کلیت اصول آن برنامه‌ها عقب‌نشینی صورت بگیرد، پاسخ داده می‌شود که آن سیاست‌ها (یا اصول) خوب است، ولی به آنها بد عمل شده است. در اینجا، تکرار سخن استیگلیتز مفید است که وقتی توصیه‌ای می‌کنیم، اما در عمل ممکن است بد اجرا شود و به آن فکر نشده، یعنی این توصیه بد بوده است. مثال دیگر، خصوصی‌سازی است که امروز به سلب مالکیت دولت و واگذاری آن به گروه‌های ذی‌نفع خاص تبدیل شده، اما اقتصاددانان جریان اصلی همچنان از کارایی بازار و جهت‌دهی مناسب انگیزه‌های خصوصی به فعالیت اقتصادی سخن می‌گویند، احتمالاً بازاری واقعی در مدل‌های ریاضی! جالب اینجاست که سیاست‌های خصوصی‌سازی نئولیبرال‌ها در همان دورانی توصیه می‌شد که شواهد کافی برای فسادزا بودن این سیاست در دنیا وجود داشت و نمونه روسیه پیش‌چشم‌ان همه وجود داشت. همین خصوصی‌سازی روسیه مورد استناد محسن رضایی، معاون اقتصادی رئیس‌جمهور در مناظره‌های انتخاباتی سال ۱۴۰۰ قرار می‌گیرد و به‌عنوان یک نمونه موفق معرفی می‌شود. به‌خاطر همین است که می‌گوییم اقتصاددانان جریان اصلی (به احتمال زیاد ندانسته) در خدمت ذی‌نفعان هستند و حتی اگر از رقابتی شدن در بازار بگویند، این چنین سیاست و اقتصاد را به انحصار ذی‌نفعان در می‌آورند؛ اتفاقی که محصول نادیده گرفتن جریان اقتصاد سیاسی است، گویی علم اقتصاد محض وجود دارد. در حالی که در سنت آغازین اقتصاد، به جای اقتصاد متعارف در امروز از اقتصاد سیاسی صحبت می‌شد تا حواس‌ها را جمع کند که منظور ما از یک اقتصاد ساده و تدبیر امور منزل نیست، بلکه منظور، تدبیر امور مالی دولت قدرقدرت است.

گفت‌وگو با دکتر مدنی‌زاده و دکتر وصال  
در باره جذب دانشجوی و سیستم آموزشی دانشکده مدیریت و اقتصاد

# بضاعت‌مان محدود است



در مقطع کارشناسی علاقه و گرایش کمی بین افراد نسبت به رشته اقتصاد وجود دارد، اما در سال‌های اخیر این رشته طرفداران زیادی در مقطع تحصیلات تکمیلی در ایران پیدا کرده و دانشجویان مستعدی این رشته را برای ادامه تحصیل انتخاب می‌کنند. دلیل این چرخش به اقتصاد و علوم انسانی در تحصیلات تکمیلی را چه می‌دانید؟

**محمد وصال:** یکی از دلایل اصلی این تغییر گرایش، آشنایی اندک افراد در حین انتخاب رشته دبیرستان و کارشناسی با رشته‌های مختلف است. بنابراین افراد لزوماً در مقطع کارشناسی در رشته‌ها و زمینه‌های کاری که با علاقه‌شان تناسب دارد، مشغول به تحصیل نمی‌شوند و بعد از حضور در دانشگاه و چند سال رفت‌وآمد به آن و تنفس در فضای دانشگاه، آشنایی دقیق‌تر و بهتری با رشته‌های دانشگاهی به دست می‌آورند.

اصلاً یکی از دلایلی که مجوز تغییر رشته در مقطع ارشد را توجیه می‌کند، همین تشخیص اشتباه علایق در زمان انتخاب رشته کارشناسی است. علاوه بر علاقه، در زمینه شناخت درست استعداد هم ممکن است افراد هنگام انتخاب رشته کارشناسی اشتباه کرده باشند و بعد از تحصیل در دوره کارشناسی متوجه شوند که در رشته‌های دیگر می‌توانند موفق‌تر عمل کنند.

از سوی دیگر متأسفانه از دید جامعه و خانواده‌ها، رشته‌های علوم انسانی و از جمله اقتصاد شأن و جایگاه پایینی دارند و معمولاً خانواده‌ها مانع می‌شوند که فرزندان شان به سمت این رشته‌ها بروند، در حالی که این علوم ارزش زیادی دارند و حیطة تأثیرگذاری شان بسیار گسترده است. دانشجویان رشته‌های فنی-مهندسی در دانشگاه کم‌کم به این نتیجه می‌رسند که چارچوب فعالیت‌شان از سوی افرادی که در دیگر رشته‌ها تحصیل و کار می‌کنند، تعیین می‌شود و به همین خاطر بعضی‌شان به این نتیجه می‌رسند که بهتر است سراغ حوزه‌هایی بروند که بتوانند این چارچوب‌ها را تغییر دهند.

دلیل دیگری که تغییر رشته بچه‌های فنی-مهندسی در تحصیلات تکمیلی به اقتصاد و دیگر رشته‌های علوم انسانی را توجیه می‌کند، سطح نسبتاً پایین آموزش این رشته‌ها در دوره کارشناسی و فاصله‌ای است که دوره کارشناسی این رشته‌ها در دانشگاه‌های ایران با استانداردهای روز دنیا دارد؛ چه از نظر محتوا و مباحث مطرح‌شده و چه از نظر تکنیک‌ها و ابزارهای به‌کاررفته. به‌عنوان مثال مباحث آماری و اقتصادسنجی در اقتصاد روز دنیا خیلی پرنسب است و افراد برای پی‌بردن به روابط علی و معلولی، لازم است به دانش آمار مسلط باشند، در حالی که اغلب فارغ‌التحصیلان کارشناسی اقتصاد دانش نازلی در زمینه اقتصادسنجی دارند و اصول مقدماتی‌اش را فراموش کرده‌اند. یا مراجع و منابع به‌روز در زمینه‌های مختلف اقتصاد بروز کمی در درس‌های دوره کارشناسی اقتصاد در ایران دارد و با یک تأخیر بیست، سی ساله در دانشگاه‌های ایران دنبال می‌شود. بنابراین آموزش دوره کارشناسی اقتصاد در ایران افراد سطح بالایی را تربیت نمی‌کند.

**این تغییر رشته قابل توجیه است، اما فرایند جذب دانشجویان از بین متقاضیان مختلف مورد بحث است. یکی از نقدهایی که به رشته اقتصاد دانشگاه شریف هم وارد می‌شود، به جذب دانشجوی برمی‌گردد. منتقدان می‌گویند ضرایب درس‌ها در کنکور کارشناسی ارشد رشته اقتصاد به گونه‌ای است که بچه‌های رشته‌های فنی-مهندسی که ریاضیات‌شان قوی‌تر است، می‌توانند رتبه‌های بهتری به دست بیاورند و در این رشته قبول شوند، اما این دانشجویان با مباحث اقتصادی و علوم اجتماعی و علوم انسانی آشنایی زیادی ندارند و صفحه سفیدی هستند که به راحتی می‌توان روی آنها نوشت و شکل‌شان داد، چرا که تفکر نقادانه علوم انسانی را در توشه‌شان ندارند و فقط به ابزار ریاضی مجهز شده‌اند. نظر شما درباره جذب دانشجوی در رشته اقتصاد شریف در حال حاضر چیست؟ به نظر تان روند مناسبی دارد یا باید اصلاح شود؟**

علاقه که گفتم، این تفاوت عملکرد را ایجاد می‌کند؛ اولاً بچه‌های مهندسی خوانده معمولاً از استعداد بالاتری، به خصوص در مباحث مربوط به ریاضی برخوردارند و ثانیاً علاقه و آفری به اقتصاد داشته‌اند که به فکر تغییر رشته افتاده‌اند و زحمتش را به جان خریدند و بنابراین تلاش بیشتری برای رسیدن به علاقه‌شان می‌کنند. ممکن است بگویید کنکور معیار خوبی نیست و بچه‌های مهندسی خوانده، خلأهایی در زمینه اقتصاد دارند. کسی منکر این خلأها نیست، ولی راه باید باز باشد و افراد بتوانند از حوزه‌های مختلف در رشته‌هایی که به آن علاقه‌مند هستند، تحصیل‌شان را ادامه دهند و توجیهاتی منطقی، پشت امکان تغییر رشته وجود دارد.

**پس از نظر شما ریاضیات نقش مهمی در اقتصاد دارد و به همین خاطر در کنکور ارشد اقتصاد هم دانش و مهارت ریاضی دانشجویان باید مورد سنجش قرار گیرد؟**

**سید علی مدنی‌زاده:** نیاز به توانمندی ریاضی در رشته اقتصاد قابل انکار نیست، یعنی برای من متصور نیست چطور می‌شود بدون تسلط به ابزار ریاضی و آمار، علم اقتصاد را خواند و فهمید و درباره پیچیده‌ترین مسائل اقتصادی اظهار نظر کرد.



بنابراین برای ورود به رشته اقتصاد باید دانش ریاضی دانشجوی متقاضی مورد سنجش قرار گیرد تا مشخص شود او توانایی خوانش و فهم و تحلیل متن‌ها و مقالات اقتصادی و پژوهش در این حوزه را دارد یا نه؟ البته فراموش نکنید که این حرف من یک پیش‌فرض بزرگ دارد و آن نقش پرنسب ریاضیات در اقتصاد است. عده‌ای ممکن است روی همین موضوع نقد داشته باشند. درباره این نقد باید جداگانه بحث کرد، اما با این پیش‌فرض حتماً باید دانش ریاضی افرادی که می‌خواهند اقتصاد بخوانند، سنجیده شود.

**منتقدان می‌گویند ریاضی در اقتصاد از ابزار بودن فراتر رفته و همین باعث شده به دیگر مباحث مهم در اقتصاد بی‌توجهی شود. نتیجه این آموزش ریاضی زده هم اقتصاددان‌هایی است که درک عددزده‌ای نسبت به مسائل و روابط موجود در جامعه دارند، یعنی آدم‌هایی که به تکنیک مسلطند، اما در زمینه سیاست‌گذاری و تأثیر سیاست‌های اقتصادی در**

صلاحیت افراد برای تحصیل در رشته‌های مختلف، یک مسأله بنیادین است و نه فقط برای اقتصاد که برای همه رشته‌ها می‌توان این سوال را مطرح و درباره‌اش بحث کرد که فرایند انتخاب دانشجویان برای تحصیل در یک رشته چطور باید باشد؟ به نظر من دو فاکتور اصلی در این زمینه وجود دارد؛ علاقه و استعداد. هر ابزاری برای جذب دانشجویان به یک رشته نیز باید سعی کند این دو پارامتر را در دانشجویان متقاضی بسنجد. کنکور در شناسایی استعداد تا حدی موفق عمل کرده، اما در شناسایی علاقه و یا تخصیص افراد به رشته‌هایی که با علاقه‌شان سازگاری دارد، توفیق زیادی نداشته است. یکی از دلایل این عدم توفیق، آشنا نبودن با آشنایی اندک و ناکافی خود افراد با رشته‌های مختلف است و دلیل دیگر هم به جبری برمی‌گردد که برای یک انتخاب از میان گزینه‌های موجود وجود دارد که این موارد به خصوص در کنکور کارشناسی خودش را نشان می‌دهد.

به هر حال دانشجویان رشته‌های فنی-مهندسی به دلایلی که به برخی از آنها اشاره کردم، در کارشناسی سراغ اقتصاد نرفته و بعداً در ارشد و دکترا گذرشان به این رشته می‌افتد و این تغییر رشته و حوزه هم قابل توجیه به نظر می‌رسد، اما برای انتخاب دانشجویان تحصیلات تکمیلی از بین متقاضیان مختلف، چه دانشجویان انسانی خوانده و چه دانشجویان فنی-مهندسی، کنکور به کمک ما آمده و در این کنکور به قول شما ریاضی سهم مهمی را ایفا می‌کند و باعث می‌شود بچه‌های فنی-مهندسی عملکرد بهتری داشته باشند. اگر عده‌ای احساس می‌کنند ریاضی تأثیر زیادی در اقتصاد ندارد و به همین خاطر در کنکور ارشد اقتصاد هم نباید این قدر ضریب و تأثیر داشته باشد، شواهدشان را بیاورند تا درباره کاهش ضریب ریاضی در کنکور اقتصاد بحث و تصمیم‌گیری شود.

فضای کنکور یک فضای رقابتی است و افرادی که از دیگر رشته‌ها می‌خواهند به اقتصاد کوچ کنند، باید در همین زمینه که اقتصاد خوانده‌ها طراحی کرده‌اند، بازی کنند و درس‌های اقتصاد را برای کنکور بخوانند. کنکور اقتصاد کنکور راحتی نیست و رقابت سنگینی برای آن وجود دارد، ولی معمولاً بچه‌های مهندسی خوانده عملکرد بهتری در آن نشان می‌دهند. همان فاکتورهای استعداد و



وقتی قرار بود درباره دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف و به خصوص گروه اقتصاد آن پرونده‌ای کار کنیم، مصمم بودیم با چند نفر از استادان دانشکده هم به‌طور مفصل گپ‌وگفت داشته باشیم و حرف‌هایشان را بشنویم و برای این کار دکتر مدنی‌زاده، رئیس دانشکده و دکتر وصال، استاد گروه اقتصاد را مناسب‌تر یافتیم و آنها هم وقت خود را در اختیار ما گذاشتند و با حوصله پاسخ‌گویی سوالات ما بودند، به‌طوری که گفت‌وگویی ما حدود سه ساعت طول کشید و سرانجام مجبور شدیم گفت‌وگورا در سه قسمت مجزا تنظیم کنیم تا از حوصله خواننده خارج نباشد. بخش اول این گفت‌وگو که در این دو صفحه می‌خوانید، بیشتر به روند جذب دانشجو و سیستم آموزشی دانشکده اختصاص دارد؛ از انتقادهایی که به کنکور ارشد اقتصاد وارد می‌شود که به عقیده منتقدان بچه‌های مهندسی و با پایه ریاضی قوی‌تر، راحت‌تر در آن پذیرفته می‌شوند، تا نقش گسترده ریاضی در برنامه آموزشی دانشکده و کمبود مباحث مربوط به علوم اجتماعی و تاریخ و فلسفه در آن که باعث می‌شود دانشکده به ریاضی‌زدگی متهم شود. وصال و مدنی‌زاده در پاسخ ضمن تأکید بر اهمیت ریاضی به‌عنوان یک ابزار بسیار مهم در تحلیل‌های اقتصادی، به بضاعت محدود دانشکده در مواجهه با برخی نواقص و کمبودها اشاره دارند.

یادگیری لوازم اولیه تحقیق، لازم است که با خودارزیایی، نواقصش را رفع کند. خیلی از افرادی که در مرزهای اقتصاد کار می‌کنند، به خاطر مطالعات گسترده‌شان در حوزه تاریخ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... می‌توانند در اقتصاد حرف جدید بزنند. این بده‌بستان بین علوم حتما باید برقرار باشد، ولی در برنامه درسی کارشناسی ارشد به راحتی جانی نمی‌شود. ایده آل این است که ما بتوانیم گرایش‌های مختلفی در دانشکده داشته باشیم تا کسی که به تاریخ اقتصاد و تاریخ عقاید اقتصادی و فلسفه اقتصاد علاقه‌مند است، بتواند آن را به راحتی دنبال کند. اما در حال حاضر این بضاعت را نداریم. این مباحث غیرضروری به شمار نمی‌روند، اما برای محققانی که درباره بازشناسی تحقیق می‌کنند، موضوع حاشیه‌ای است، چون جزئیات حوزه تحقیقی خودش بر سایر حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی غلبه دارد. شاید بگویید این برنامه درسی و پژوهشی باعث خلأهایی می‌شود که ممکن است بعداً خودش را نشان دهد. در واقع ممکن است ما کاملاً یک مسیری را اشتباه برویم و با یک تلنگر همه داشته‌هایمان از دست برود، چراکه به جزئیات مهمی توجه کافی نداشته‌ایم. افرادی که به این مباحث علاقه دارند، باید حواس‌شان به سنگ‌های لقی باشد که روی هم چیده شده و بعداً با یک تلنگر ممکن است باعث فروریختن کل بنا شود، اما همه را نمی‌توان مجبور کرد که دنبال سنگ‌های لقی بگردند. در دنیا هم رشته‌هایی مثل تاریخ اقتصاد، تاریخ عقاید اقتصادی، فلسفه اقتصاد و... وجود دارد، اما جماعت اندکی در آنها حضور دارند.

**پس به صورت خلاصه، برنامه درسی اقتصاد، ابزار موردنیاز را برای پژوهش بعدی در اختیار دانشجو قرار می‌دهد؟**

در واقع، با برنامه پایان‌نامه، برنامه درسی تکمیل می‌شود. پایان‌نامه کمک می‌کند نقایص بخش آموزش رفع شود و توانمندی‌ها و ابزارها و مهارت‌های لازم برای پژوهش اقتصادی کامل گردد.

**چرا دانشکده دنبال جذب دانشجو در مقطع کارشناسی نرفته تا این خلأها در زمینه سایر علوم اجتماعی را جبران کند؟**

ما علاقه داریم که رشته اقتصاد را در مقطع کارشناسی ارائه کنیم، ولی الان در توان مان نیست، چون تعدادمان در دانشکده کم است. آموزش کارشناسی در بحث زبیرنا و فلسفه اقتصاد و... خیلی مهم است. بچه‌هایی که کنکور ارشد اقتصاد می‌دهند، باید آن چیزها را خوانده باشند، اما معمولاً سراغ این مباحث نمی‌روند، چراکه در کنکور نیازی به آن ندارند.

از طرف دیگر شما باید تفکیک صورت گرفته در برنامه‌های درسی را هم در نظر بگیرید؛ مثلاً فلسفه اقتصاد لزوماً در دانشکده‌های اقتصاد دنیا ارائه نمی‌شود و در دانشکده‌های فلسفه باید سراغ‌شان را گرفت. همان‌طور که فلسفه فیزیک در دانشکده فلسفه تدریس می‌شود. ولی فیزیکی که شما می‌خوانید، ناشی از تفکرات فلسفه است و روش‌شناسی فیزیک از فلسفه می‌آید. این تفکیک بین دانشکده‌ها رخ داده و اگر چیزی در دانشکده‌ای تدریس نمی‌شود، به این معنی نیست که اهمیت کافی برای پرداختن ندارد، بلکه در دانشکده دیگری باید ارائه و تدریس شود. این به خلأ نظام آموزشی ما برمی‌گردد. در دنیا در مقطع کارشناسی بچه‌ها را مجبور می‌کنند یک سری دروس عمومی را بگذرانند و در این دروس عمومی همین مباحث مختلف را آموزش می‌دهند و بعد دانشجو انتخاب می‌کند در چه حوزه‌ای می‌خواهد کار کند. آنجا مستقل از رشته، یک دانشجوی کارشناسی حتماً اقتصاد و تاریخ و زیست و... خوانده و آدم نسبتاً جامع‌الاطراف است. ما در سیستم کارشناسی مان این تنوع دروس و مباحث را نداریم و بچه‌ها به این دانش‌ها تجهیز نمی‌شوند. من شخصاً معتقدم که فلسفه و تاریخ و... در اقتصاد اهمیت بالایی دارد و همیشه در درس‌هایی که به بچه‌ها می‌دهم، دو سه هفته از کلاس را به فلسفه اقتصاد و روش‌شناسی اقتصاد اختصاص می‌دهم، چون معتقدم بچه‌ها باید پایه‌ها و اصول و روش‌علم‌شان و فلسفه پشت آن را بدانند. به خاطر همین بچه‌ها را به کتاب‌هایی ارجاع می‌دهم تا اگر علاقه داشتند، مباحث مرتبط را دنبال کنند.

در واقع خیلی از جنبه‌ها در دانشکده ما کم‌رنگ است، اما این کم‌رنگی به تعداد محدود استادان دانشکده برمی‌گردد؛ استادانی که هرکدام توانمندی‌های محدودی دارند و همه جنبه‌ها و زمینه‌های علوم اقتصادی را نمی‌توانند پوشش دهند. به همین خاطر نمی‌شود از این نظر دانشکده اقتصاد شریف را با دانشگاه MIT مقایسه کرد که صد استاد دارد و بنابراین بیشتر حوزه‌ها در آنجا پوشش داده می‌شود. اگر ما هم می‌توانستیم مثلاً صد استاد در حوزه‌های مختلف به دانشکده بیاوریم که واقعا صلاحیت و توانایی آمدن به شریف را داشته باشند، درباره خیلی از حوزه‌های دیگر هم امکان پژوهش و حرف‌زدن داشتیم. اتفاقاً اخیراً در حال جذب استادی هستیم که در حوزه اخلاق در کسب‌وکار تخصص دارد و اولین نفری است که در این حوزه دیده‌ایم صلاحیت لازم برای حضور در دانشکده را دارد. بنابراین ما قبول داریم در خیلی از زمینه‌ها محدودیت و ضعف استاد داریم و نتیجه این ضعف و کمبود استاد، کم‌رنگ بودن این زمینه‌ها و حوزه‌ها در آموزش و پژوهش دانشکده است.

**شما می‌گویید یک پژوهشگر اقتصاد، برای تحلیل و مدل‌سازی یک مسأله اقتصادی، نیاز به مطالعه و بررسی سایر حوزه‌های علوم اجتماعی هم دارد، اما مطالعه باقی حوزه‌های علوم اجتماعی در برنامه درسی فعلی دانشکده دیده نمی‌شود. به نظر شما این نقص برنامه درسی دانشکده نیست؟ یا اینکه خود دانشجو و پژوهشگر باید سایر حوزه‌های علوم اجتماعی را دنبال کند و مطالعه‌ها و بررسی‌های لازم را انجام دهد؟**

در برنامه درسی دوره کارشناسی ارشد اقتصاد، تعداد ساعات‌های محدودی وجود دارد که در این ساعات‌های محدود می‌توان مقدمات و ابزار لازم برای یک پژوهش اقتصادی را به دانشجو آموزش داد و در اختیارش قرار داد تا توانمندی‌های اولیه را برای کار پژوهشی آینده اش کسب کند. ما فکر می‌کنیم لوازم اولیه پژوهش اقتصادی را در حد توان مان با درس‌هایی که ارائه می‌شود، در اختیار دانشجو قرار می‌دهیم. خودمان هم به این برنامه درسی نقد داریم و به نظرمان برخی دروس لازم‌رانداریم، اما به این معنی نیست که نمی‌خواهیم این دروس را داشته باشیم و ارائه دهیم، بلکه از توان فعلی مان خارج است، چون برای ارائه یک درس باید مطمئن بود استادی با توانمندی کافی برای ارائه درس در دسترس است. در واقع ما لزوماً در مباحثی که دوست داریم به دانشجویهای دانشکده آموزش بدهیم، استاد دارای صلاحیت نداریم. بنابراین در حد بودجه و افراد محدود دانشکده سعی می‌کنیم توانمندی لازم را به دانشجویها بدهیم تا دانشجویها بعد از فراگیری این توانمندی‌ها، در پژوهش‌شان با کمک استادشان، سراغ مطالعات موردنیاز در حوزه‌های مرتبط با تحقیق‌شان بروند و کارشان را پیش ببرند.

کسی که می‌خواهد در حوزه اقتصاد تحقیق کند، نیازمند زیربنای خاصی است. روی این زیربنا هم روش‌های خاص حوزه تحقیقش را باید یاد بگیرد تا بتواند در حوزه خودش عمیق شود. این زیربنای لازم، دو قسمت دارد؛ یکی موضوعات مرتبط با آن رشته و یکی موضوعات ورای آن رشته که می‌شود سایر علوم اجتماعی و انسانی. در واقع یک محقق خوب در زمینه اقتصاد، باید یک فراشناختی کسب کرده باشد که به‌طور کلی در حوزه کاری اش چه خبر است و اصلاً تحقیق و پژوهشش را با چه اصول و زیربنایی انجام می‌دهد. این اصول و زیربنا از فلسفه علوم اجتماعی می‌آید. بعد از اینها، محقق علوم اقتصادی باید اطلاع داشته باشد که باقی آدم‌های علوم اجتماعی درباره حوزه تحقیق او چه حرف‌هایی دارند که این آگاهی و اطلاع با مطالعه و بررسی خروجی‌های محققان سایر حوزه‌های علوم اجتماعی به دست می‌آید؛ مثلاً من اگر درباره اقتصاد آموزش تحقیق می‌کنم، باید بررسی کنم روان‌شناس‌ها و جامعه‌شناس‌ها چه حرف‌هایی در این زمینه دارند و به تکنیک‌های این حوزه هم باید مسلط باشم.

برنامه دانشکده یک برنامه ارشد و دکتراست. بستر و زیربنای این برنامه باید در مقطع کارشناسی تأمین شود. پژوهشگر اقتصاد نیز بعد از

**جامعه‌کمیته‌شان لنگ می‌زند. به گفته آنها اقتصاد مثل یک سیستم مهندسی نیست و با انسان‌ها و روابط بین آنها سروکار دارد و به همین خاطر برای فهم و تحلیل و نسخه‌پیچی برای آن به چیزهایی فراتر از ریاضیات نیاز است؛ فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... در دانشکده اقتصاد شریف بیشتر بچه‌های پیش‌زمینه علوم انسانی و اقتصاد ندارند و از رشته‌های مهندسی به اقتصاد کوچ کرده‌اند و مقطع ارشد نیز از نظر زمانی محدودتر از مقطع کارشناسی است و به همین خاطر فرصتی برای پر کردن این خلأ وجود ندارد و ریاضی وجه غالب‌تری به خودش می‌گیرد. پاسخ شما به این انتقاد چیست؟**

این انتقاد خیلی به دانشکده ما بر نمی‌گردد، چراکه آنچه در دانشکده تدریس می‌شود، براساس یک برنامه بین‌المللی است و در دانشگاه‌های مطرح دنیا در کشورهای مختلف و حتی در دیگر دانشگاه‌های ایران نیز همین برنامه پیاده می‌شود. برنامه درسی اقتصاد در ایران را هم کارگروه تحول علوم انسانی نوشته و ارتباطی به دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف ندارد. بنابراین اگر انتقادی به برنامه درسی اقتصاد وجود دارد، دانشکده ما نباید پاسخ‌گویی آن باشد و مسأله فراتر از دانشکده است؛ مثل این است که بگوییم چرا در دانشکده فیزیک نظریه ریسمان تدریس می‌شود!

اما از نظر من، ریاضی در اقتصاد حتماً غایت نیست و یک ابزار به شمار می‌رود، یعنی ما در اقتصاد در حوزه علوم انسانی مسائل را شناسایی می‌کنیم، بعد آن را به دنیای ریاضی می‌بریم، مدل‌سازی و تحلیلش می‌کنیم، نتایج را به دست آورده و سپس این نتایج را به دنیای علوم انسانی ترجمه می‌کنیم. ابزار ریاضی در واقع کمک می‌کند همه ابعاد مختلف اجتماعی، تاریخی، فرهنگی، نهادی، ساختاری و... آن مسأله در مدلی که برای تحلیلش ساخته می‌شود، در نظر گرفته و به همه این ابعاد در یک چارچوب ریاضی نگاه شود. کار اقتصاددان هم بررسی و مطالعه ابعاد مختلف یک مسأله، بردن آنها به دنیای ریاضی، مدل‌سازی هر چه کامل‌تر مسأله، تحلیل مدل، به دست آوردن نتایج و در نهایت ترجمه نتایج به دنیای علوم انسانی است. بنابراین یک نگاه کاملاً ابزاری به ریاضی وجود دارد، چراکه یک دنیای بسیار پیچیده از روابط انسانی و اجتماعی مقابل اقتصاددان است که بدون ابزار ریاضی فقط در حد یک سری حرف کلی که قابل آزمایش و کمی‌سازی نیست، می‌تواند به آنها بپردازد، به‌عنوان مثال وقتی می‌گوییم فلان سیاست باعث افزایش تورم می‌شود، سوال پیش می‌آید که این تورم چند درصد است؟ چون ممکن است سیاست دیگری هم تورم را بالا ببرد و بنابراین سیاست‌گذار نیاز به مقایسه کمی و عددی دارد. نظریات اقتصادی باید هم قابل آزمایش باشد و هم اندازه‌پذیر تا بتوان بین نتایج آنها مقایسه کرد.

از طرف دیگر وقتی یک حرف و بحث و نظر در حوزه اقتصاد مطرح می‌شود، تأثیرات بسیار گسترده‌ای در سطح جامعه دارد. به‌عنوان مثال یک نمونه تصمیم‌گیری اقتصادی، بودجه‌ریزی برای کشور و بحث درباره ۱۴۰۰ هزار میلیارد تومان پول در یک سال است؛ منابع این بودجه از کجا تأمین می‌شود؟ کجا باید صرف شود؟ چقدر اثر رشد اقتصادی دارد؟ چقدر روی تورم و بیکاری و ضریب جینی تأثیر می‌گذارد؟ بدون ریاضیات چطور می‌توان به این سوال‌ها پاسخ داد و تصمیم‌گیری درستی داشت؟ هر سیاست اقتصادی اگر به عدد و رقم ختم نشود، چطور قرار است اثرش در زندگی مردم سنجیده شود؟ ریاضی حتماً در اقتصاد لازم است، اما نیاز به ریاضی، نیاز به دیگر حوزه‌های علم را انکار نمی‌کند. در هر مسأله اقتصادی اقتصاددان باید سراغ ابعاد مختلف مسأله برود و در صورت نیاز در آن حوزه‌ها مطالعه و بررسی انجام دهد، اما ابزار ریاضی برای مدل‌سازی همه این ابعاد یک نیاز انکارنشده است.

**اما در مورد پژوهش‌های صورت گرفته در دانشکده به نظر می‌رسد بیشتر مطالعات و بررسی‌ها جنبه کمی دارد و وارد کردن ابعاد مختلف مسائل اجتماعی در مدل‌سازی‌ها کمتر دیده می‌شود. شما این نقد را قبول دارید؟**



## گفت‌وگو با دکتر مدنی‌زاده و دکتر وصال درباره نقش پررنگ ریاضی در اقتصاد

# بدون ریاضیات فقط می‌توانیم داستان بگوییم

غلبه ریاضیات و مدل‌سازی و تحلیل ریاضی در اقتصاد نسبت به سایر حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی مورد انتقاد برخی از محققان سایر حوزه‌ها واقع شده و اقتصاد را به ریاضی‌زدگی و عددزدگی و غفلت از ابعاد مختلف مسائل اجتماعی و اقتصادی و فهم و تحلیل ناقص از آنها متهم کرده‌اند. پاسخ اقتصاددان‌ها به این انتقاد چیست؟

**محمد وصال: دعوی بین**

روش‌های کمی و کیفی یک دعوی تاریخی در علوم مختلف است. علوم مختلف اجتماعی از نظر موضوع به یکدیگر

شبیه‌اند، چرا که قصد همه آنها بررسی رفتار انسان در اجتماع است، اما این علوم از نظر روش‌شناسی با یکدیگر تفاوت دارند. اقتصاد از این نظر بین علوم اجتماعی شاخص است که روش‌های کمی در آن غلبه پیدا کرده است. ممکن است ادعا شود که اقتصاد فهم ناقصی از پدیده‌ها به دست می‌دهد. یک دلیلش می‌تواند پیچیدگی بیش از حد مسائلی باشد که نمی‌توان به‌طور دقیق به‌صورت ریاضی مدل‌سازی‌شان کرد. در واقع اقتصاددان‌ها در طول تاریخ ابتداری موضوعات ساده‌تری دست‌گذاشته و به مرور که هم تکنیک‌هایشان پیشرفت کرد و هم موضوعات مورد بررسی‌شان حل و فصل شد، سراغ موضوعات پیچیده‌تر بعدی رفتند. در خیلی از علوم محققان ابتدا به موضوعات دست‌اول از نظر اهمیت می‌پردازند و بعد سراغ موضوعات دیگر می‌روند. اقتصاددان‌ها می‌دانسته‌اند فرهنگ در اقتصاد و روابط اقتصادی مهم است، اما اندازه‌گیری و کمی‌سازی و مدل‌سازی فرهنگ برایشان چالشی جدی و از سوی دیگر شاید میزان اهمیت آن هم محل سوال بوده و در بیست، سی سال اخیر آن را وارد مدل‌هایشان کرده و اثرات متقابل فرهنگ و اقتصاد را توانسته‌اند کمی‌سازی و مدل‌سازی کنند. اما این را هم در نظر داشته باشید که اقتصاد جلودی حرف‌زدن دیگر حوزه‌های علوم اجتماعی را نمی‌گیرد، اندیشمندان آن حوزه‌ها هم در حوزه‌های مربوط به خودشان حرف می‌زنند و نظریه می‌دهند.

**سید علی مدنی‌زاده: اقتصاد**

ادعا ندارد که می‌تواند همه چیز را مدل‌سازی ریاضی کند، اما روش علم اقتصاد کمی است و تلاش دارد هر آنچه را از مسائل

اجتماعی که در زمینه اقتصاد مهم است، کمی و مدل‌سازی کند و از منظر اقتصاد به بررسی‌شان بپردازد. البته اقتصاد خودش اقرار می‌کند که در بررسی هر مسأله چه پیش‌فرض‌هایی داشته و کدام ابعاد مسأله را نتوانسته در بررسی و تحلیلش لحاظ کند. ممکن است محقق و پژوهشگری بعداً بیاید و پیش‌فرض‌ها را بهتر و ابعاد لحاظ‌نشده را وارد مدل کند و نتایج دقیق‌تری بگیرد. توسعه علم اقتصاد و ابزارهایش از همین راه حاصل می‌شود، اما در هر حال در حوزه علم اقتصاد روش‌های کمی غلبه دارد و در کنار آن همواره به محدودیت‌ها و پیش‌فرض‌ها اذعان می‌شود.

**علت پررنگ شدن نقش ریاضیات در اقتصاد چه بوده است؟**

اقتصاد از نظر روش‌شناسی نسبت به سایر علوم اجتماعی برتری دارد، چرا که روابط اجتماعی و موضوعات اجتماعی، ذاتاً پیچیده‌اند و این پیچیدگی به چند دلیل است. دلیل اول به خود انسان و نوع رفتارش برمی‌گردد. انسان‌ها الکترون و پروتون نیستند و براساس رفتاری که می‌بینند، رفتارشان را تغییر می‌دهند. به همین خاطر در علوم اجتماعی و اقتصاد چیزی داریم به نام پیش‌بینی‌های خودتحقق‌پذیر؛ مثلاً اگر کسی پیش‌بینی کند که بانک مرکزی هیچ ذخیره ارزی ندارد، بعد از مدتی واقعاً هیچ ذخیره ارزی نخواهد داشت، چرا که همه از ترس‌شان به خرید ارزی می‌آوردند و ذخیره ارزی بانک مرکزی ته می‌کنشد. در فیزیک ما چنین پیش‌بینی‌هایی نداریم.

بحث بعدی تعادل عمومی است. شاید سرنخ همه کج‌فهمی‌ها را بشود در تعادل عمومی جست‌وجو کرد. مثلاً برخی می‌گویند چرا در اقتصاد پول را زیاد نکنیم تا رفاه همه زیاد شود؟ تعادل عمومی به ما می‌گوید هر چه تولید می‌شود، همان مقدار می‌تواند مصرف شود، نه بیشتر و نه کمتر. وجود اثرات تعادل عمومی روابط اجتماعی را به شدت پیچیده می‌کند. فرض کنید سیاست‌گذار می‌خواهد برای حمایت از زنان یک سیاست حمایتی ایجاد کند. مثلاً مهد کودک‌ها را توسعه می‌دهد تا فرزندانشان را نگه‌داری کنند و مادران‌شان بتوانند در بازار کار شاغل شوند و از این طریق رفاه خانوار افزایش پیدا کند. اما اثر افزایش در عرضه نیروی کار زنان و افزایش نیافتن تقاضا برای نیروی کار در کوتاه‌مدت، دستمزدها کاهش پیدا می‌کند. کاهش دستمزد اثر تعادل عمومی است. این اثرات را فقط با مدل‌سازی ریاضی می‌توان دید. موضوع سوم اثرات سرریز یا پیامدهای ناخواسته است. یک پروژه می‌تواند اثرات مخرب زیادی در پی داشته باشد که باز هم با مدل‌سازی و تصویرسازی قبلی می‌توان متوجه آنها شد.

بحث چهارم نیز پیش‌نیازها و هم‌نیازهای یک سیاست اقتصادی است که از تحلیل‌های روایی نمی‌توان به آنها رسید. یک سیاست اصلاحی ممکن است اثرات مخرب داشته باشد، اما اگر هم‌زمان با سیاست اصلاحی دیگری اجرا شود، می‌تواند اثرات خیلی بهتری به جای بگذارد. دیدن براینده این اثرات در تحلیل‌های روایی به سادگی رخ نمی‌دهد و نیاز به مدل‌سازی ریاضی و آماری دارد. این چهار پیچیدگی در همه حوزه‌های علوم اجتماعی وجود دارد و به همین خاطر چاره‌ای جز توسل به ابزار ریاضی و مدل‌سازی ریاضی نداریم.

ریاضیات واقعیت را مجرد و حواشی‌اش را حذف کرده و ابعاد و جزئیات مورد علاقه را نگه می‌دارد، سپس مدل‌سازی می‌کند و نتیجه را به دست می‌آورد. تحلیل‌های روایی نمی‌تواند نتایج پیچیده حاصل از مدل‌سازی ریاضی را تولید کند. ما شهروندان از واقعیت را مدل می‌کنیم تا بر پیچیدگی‌ها غلبه کنیم، اگر شهروند دیگری هم وجود دارد، یا باید وارد مدل شوند و یا برایشان مدل‌های دیگری توسعه یابد. کنار هم قرار گرفتن شهروندانی مختلف، درک ما از واقعیت را کامل‌تر می‌کند. یک مدل به تنهایی فاصله زیادی با واقعیت دارد، چرا که خیلی از موضوعات و ابعاد در آن دیده نشده و نباید صرفاً به یک مدل متکی بود.

ریاضیات ابزار فکر کردن مادر اقتصاد است و به خاطر پیچیدگی‌های ذاتی مسائل علوم اجتماعی، گریزی از این ابزار نداریم. اقتصاد به کمک همین ابزارش توانسته مسائلی را به‌صورت عمیق‌تر بکاود، در واقع ریاضیات در اقتصاد مثل ابزار غواصی است که امکان رفتن به عمق بیشتر را فراهم می‌کند. وقتی مسأله را عمیق‌تر کاوش کنیم، متوجه می‌شویم چه مکانیزم‌ها، تحلیل‌ها و توصیف‌هایی مسائل روینا را ایجاد کرده‌اند.

خیلی اوقات مسائل اجتماعی را بدون مدل‌سازی ریاضی و با بیان استدلال‌های روایی نمی‌توان تحلیل کرد، چون سیستم برگشتی است و دینامیک دارد؛

متغیر آروی متغیرهای ب و پ اثر می‌گذارد، متغیر پ روی متغیر اثر می‌گذارد و متغیر ت دوباره روی متغیرهای آ و ب اثرگذار است. در مقام بیان و با استدلال‌های روایی نمی‌توان گفت در نهایت متغیر ب چه تغییری می‌کند. مثلاً کسری بودجه ناشی از افت درآمد نفتی را در نظر بگیرید. چه راهکاری برایش وجود دارد؟ مالیات را افزایش دهیم؟ مالیات ممکن است خودش باعث تورم شده و تولید را کاهش دهد. دولت از مردم قرض بگیرد؟ در این صورت نرخ بهره بالا می‌رود و سرمایه‌گذاری از سوی مردم کاهش پیدا می‌کند و باز هم کاهش تولید و افزایش قیمت‌ها را در پی دارد. دولت از بانک مرکزی پول بگیرد؟ تورم ایجاد می‌شود. هزینه‌های دولت کاهش یابد؟ یا باید حقوق کارمندان کم شود و یا مخارج دولت کاهش پیدا کند، در نتیجه تقاضا کاهش یافته و باز هم رکود ایجاد می‌شود. چطور می‌شود بین این حرف‌ها قضاوت و آنها را با هم مقایسه کرد؟

اقتصاددان‌ها از شصت، هفتاد سال پیش به این نتیجه رسیده‌اند که با حرف و روایت نمی‌شود تحلیل به‌دردیخوری ارائه داد و باید سراغ عدد و رقم بروند. از طرف دیگر هم سیاست‌های اقتصادی با حوزه تأثیرگذاری زیاد را نباید به‌طور مستقیم روی جامعه آزمایش کرد، چرا که هزینه‌های زیادی به جامعه تحمیل می‌کند. لازم است ابتدا در آزمایشگاه‌های مصنوعی آزمایش‌شان کرد و نتایج‌شان را با عدد و رقم سنجید و بعد به جامعه تحمیل نمود. بعد از اجرا در جامعه هم، بدون استفاده از ابزار ریاضی، امکان قضاوت درباره آنها وجود ندارد. شناسایی عوامل و مکانیزم‌ها و تحلیل بدون ریاضی و روش‌های آماری ممکن نیست.

**رابطه مدل‌سازی ریاضی با شهود و استدلال‌ها و روایت‌های کلامی در اقتصاد چیست؟**

مدامی که گزاره‌ها و استدلال‌ها و روایت‌ها به زبان ریاضی بیان نشود، امکان کشف شدن ایرادات و اشکالات‌شان وجود ندارد، چون در مسائل پیچیده، سخت و شاید غیرممکن باشد که با دقت کلامی و روایی استدلال کرد و عمق مسائل را دید. از طرف دیگر بعد از مدل‌سازی ریاضی و نتیجه‌گیری، شهودی به دست می‌آید که لازم است اقتصاددان آن را به‌صورت روایی و کلامی بیان کند تا حرفش خریدار داشته باشد، وگرنه سیاست‌گذار و دیگران برای مدل‌سازی ریاضی صرف ارزشی قائل نیستند و باید استدلال

اقتصاددان را متوجه شوند. ریاضیات کمک می‌کند روایت‌های توخالی و ضعیف را از روایت‌های استوار تفکیک کنیم. اگر استدلال در لباس ریاضی بنشیند، هم‌زودتر ایراد‌هایش مشخص می‌شود و هم‌توسعه‌اش در جهت‌های مختلف راحت‌تر رخ می‌دهد. این قوت ابزاری در اقتصاد اهمیت والایی دارد. به خاطر همین است که یک نظریه اقتصادی جزئیات به‌مراتب بیشتری را نسبت به یک نظریه جامعه‌شناسی در دل خودش جای می‌دهد.

همچنین استدلال ریاضی ممکن است اقتصاددان را به جایی برساند که خلاف شهود اولیه‌اش باشد و به نتیجه جدیدی برساند. اصلاح‌های جدید در اقتصاد

همین‌طور متولد می‌شود و حرف‌های قبلی نقض می‌گردد، یعنی یا شواهدی به دست می‌آید که نقص و اشکال حرف‌های قبلی را عیان می‌کند و یا با نظریه‌پردازی و مدل‌سازی ریاضی، نظریات قبلی رد شده و مکانیزم‌های جدید سر و کله‌شان پیدا می‌شود. ریاضی فقط امکان بیان یک ایده و نظریه فلسفی و شهودی به زبان عدد و رقم و استدلال کردن به کمک آن را فراهم نمی‌کند، بلکه این قابلیت را به ما می‌دهد که حتی به حرفی برسیم که نقیض حرف اولیه‌مان باشد.

در مدل‌سازی ریاضی در چه‌های آزادی خیلی زیادی در اختیار اقتصاددان است. در واقع مدل ریاضی را می‌شود طوری نوشت که هر پیامدی را بتوان از آن

استخراج کرد. این اسمش بازی و ریاضی است. در واقع برای مدل‌سازی نیاز به یک سری فروض داریم که این پیش‌فرض‌ها از واقعیت و از برداشت ما از نحوه کارکرد عالم می‌آید؛ مثلاً فرض می‌کنیم آدم‌ها به شکل بهینه‌ای رفتار می‌کنند. هر چه مجموعه این پیش‌فرض‌ها بیشتر باشد، دست‌وپای مدل ما بسته‌تر خواهد بود. برای به دست آوردن نتیجه دلخواه از یک مدل، می‌توان فروضی را چید که بعضاً غیر منطقی است. این یک استفاده مبتذل از ریاضیات به شمار می‌رود. مرحله بعدی، بیان روایت منسجمی براساس نتیجه حاصل از مدل است تا بتوان برای غیراقتصاددان‌ها توضیحی ارائه کرد. ممکن است شهود حاصل از مدل‌سازی ریاضی دور از دسترس باشد، اما باید بتوان آن را به آدم غیراقتصادی هم توضیح داد. از طرف دیگر نتایج را باید به واقعیت و مشاهدات عرضه کنیم و میزان تطبیقش را بسنجیم. اگر تطبیق مناسبی وجود نداشت، باید به دنبال محل اشکال گشت؟ پیش‌فرض‌ها؟ مکانیزم‌های لحاظ‌نشده؟

**با روایت شمار ریاضی یک ابزار است برای تفکر و تحلیل، اما ریاضی ممکن است به جاهایی برود که عقل به معنای روایی آن، امکان ورود ندارد، بعد در آن پشت کارهایی کند و وقتی نتیجه‌اش جلوی چشم می‌آید، آدم را به تعجب وامی‌دارد.**

اقتصاددان‌ها نسبت به مدل‌های غیرشفاف حساسیت دارند، یعنی مدل‌های باز و بزرگی که ورودی و خروجی دارد، ولی مشخص نیست داخلش چه



اشتباهی وجود داشته که به توصیه‌های سیاستی اشتباهی منجر شده؛ مثلاً در گذشته عقیده اقتصاددان‌ها این بود که آزادسازی تجاری، رفاه را زیاد می‌کند، بعد اما نظریاتی آمد که می‌گفت آزادسازی تجاری ممکن است نابرابری را افزایش داده و حتی به‌خاطر قدرت انحصار موجود در کشورها و صنایع مختلف به کاهش رفاه منجر شود. در واقع تحقیق‌های اولیه معتبر و قابل بازتولید بوده، اما جوانبی از مسأله را ندیده که بعداً اقتصاددان‌ها به آن توجه کرده‌اند. باید یاد بگیریم متواضع باشیم، یعنی ممکن است قبلاً اشتباه کرده و جزئیات و جوانبی را ندیده باشیم. اقتصاددان در مقام تبیین هزینه‌ها و فایده سیاست‌های مختلف باید حرف بزند، ممکن است خودش هم قضاوتی داشته باشد که نظر شخصی اش است و نباید از قضاوت منع شود، اما تحقیقش در باره هزینه و فایده یک سیاست اقتصادی باید براساس روش علمی و قابل بازتولید باشد.

## آیا حوزه علم اقتصاد را برنامه پژوهشی اقتصاددان‌ها تعیین می‌کند یا یک اقتصاد خالص وجود دارد که همه روی آن اتفاق نظر داشته باشند؟

این سوال را در باره همه علوم می‌توان مطرح کرد، حتی در حوزه‌های مهندسی و علوم پایه. بخشی از هر علمی تقاضا محور است و بخشی دیگر عرضه محور.



به‌عنوان مثال در دهه هفتاد در دنیا، رکودهای توری بزرگ شکل می‌گیرد، بنابراین همه اقتصاددان‌های کلان دنبال حل آن می‌روند. در دهه هشتاد، بحث‌های کنترل تورم مطرح می‌شود و همه به آن حوزه گرایش پیدا می‌کنند. سال ۲۰۰۸ بحران اقتصادی شکل می‌گیرد و همه مسأله‌شان را حول آن تعریف می‌کنند. بعداً موضوع نابرابری داغ می‌شود و توجه اقتصاددان‌ها را جلب می‌کند. اصلاً دانشگاه‌ها شکل گرفتند که مسائل و نیازهای جامعه را حل کنند. علم اقتصاد هم مثل سایر علوم اجتماعی به این شکل توسعه یافته است. البته هر علمی بخشی هم دارد که به شکل عرضه محور رشد می‌کند؛ مثلاً هر تیز وقتی در آزمایشگاهش امواج الکترومغناطیسی را تولید می‌کرد، می‌گفت فکر نمی‌کنم تا صد سال آینده بشر از یافته‌های من استفاده‌ای داشته باشد! در زمینه اقتصاد هم برخی اقتصاددان‌ها عرضه محور هستند و دغدغه‌های خودشان را پیگیری می‌کنند. بنابراین نه می‌توان ادعا کرد که یک اقتصاد مجردی وجود دارد و نه می‌شود گفت همه‌اش همین کارهایی است که اقتصاددان‌ها دنبالش می‌روند. در واقع مثل داستان فیل که در مثنوی معنوی مولوی آمده، هرکسی تفسیر و توصیف خودش را می‌گوید و در واقع آرام آرام در حال فهم بیشتر و بیشتر بخش‌های مختلف اقتصاد هستیم. مثال نابرابری مثال خوبی است.



از دهه هفتاد و زمان ریگان، نابرابری در آمریکا در حال افزایش بوده، اما پژوهشگران و سیاست‌گذاران حساسیت کمی نسبت به آن داشته‌اند، تا بالاخره در همین دهه، پانزده سال اخیر، موضوع پررنگی شده و همه به فکر چاره‌ای برای آن افتاده‌اند. به تناسب حساسیت و درخواست سیاست‌گذاران و جامعه، پژوهش‌ها در حوزه نابرابری بیشتر شده است.

بخش دوم گفت‌وگوی روزنامه با دکتر مدنی‌زاده و دکتر وصال بیشتر حول خود اقتصاد و فلسفه پشت آن و پیش‌فرض‌ها و ابزارهای به‌کاررفته در آن چرخید. اول از همه درباره نقش پررنگ ریاضی و تحلیل‌ها و مدل‌سازی‌های ریاضی بحث شد، جایی که مدنی‌زاده و وصال پیچیدگی ذاتی مسائل اقتصادی و اجتماعی را عاملی برای پناه بردن به ریاضی دانستند، چرا که با تحلیل‌های روایی و کلامی به گفته آنها امکان تحلیل و مقایسه وجود ندارد. البته آنها قبول دارند که هر مدل‌سازی ریاضی محدودیت‌ها و پیش‌فرض‌های خودش را دارد و ممکن است جنبه‌ها و جزئیاتی از مسأله را ندیده باشد و بعداً مشخص شود نتایج منطبق با واقعیتی ارائه نداده است، اما هر مدل و نظریه اقتصادی هم در زمینه پیش‌فرض‌ها و هم در زمینه نتایج قابل آزمایش و صحت‌سنجی است و از طرف دیگر، نتیجه هر مدل‌سازی و تحلیل ریاضی در اقتصاد منجر به روایت و شهودی می‌شود که اقتصاددان باید برای غیر اقتصادی‌ها بیان کند. اواخر این بخش از گفت‌وگو هم بیشتر به نقش هنجارها و ارزش‌ها در تحلیل‌های اقتصادی اختصاص داشت؛ جایی که مدنی‌زاده و وصال تحلیل‌های اقتصادی را نسبتاً عاری از ارزش‌ها و هنجارها دانستند و آن را به حوزه سیاست‌گذاری مرتبط کردند.

گفت‌وگو

آدم‌های اقتصادخوانده ممکن است هر کدام مسیر خودشان را دنبال کنند. اینها افرادی هستند که از شخصیت علمی و پژوهشی‌شان فاصله گرفته و سوگیری پیدا کرده‌اند و ارزش‌ها و هنجارهای ذهنی‌شان در حرف‌هایشان هم مشخص است. این افراد را باید از آدم‌های ایده‌آل حوزه اقتصاد تفکیک کرد. ما دو نوع تحلیل داریم که باید از یکدیگر تفکیک شود؛ تحلیل پازیتوو که چگونگی و چیستی را مشخص می‌کند و تحلیل نرماتیوو که می‌گوید وضعیت چگونه باید باشد. در تحلیل نرماتیوو، حتماً ارزش‌ها دخیل می‌شود، اما نتیجه تحلیل پازیتوو مثلاً این است که سیاست آ، نتیجه ب را به دست می‌دهد و سیاست پ، نتیجه ت را. حال اگر برای سیاست‌گذار نتیجه ب ارزش است، باید سیاست آ را انتخاب کند و اگر نتیجه ت را می‌خواهد، باید سیاست پ را برگزیند. در تحلیل نرماتیوو، حتماً ارزش‌ها دخیل می‌شود، اما نتیجه تحلیل پازیتوو مثلاً این است که سیاست آ، نتیجه ب را به دست می‌دهد و سیاست پ، نتیجه ت را. حال اگر برای سیاست‌گذار نتیجه ب ارزش است، باید سیاست آ را انتخاب کند و اگر نتیجه ت را می‌خواهد، باید سیاست پ را برگزیند.



بچینند که نابرابری را صفر کنند، اقتصاددان راهش را می‌گوید، اما پیامدهایش را هم ذکر می‌کند. ارزش‌ها و هنجارها و نرم‌ها را سیاست‌گذار تعیین می‌کند و اگر اقتصاددانی هم حرف نرماتیوو بزند، در واقع از لباس اقتصاددانی اش بیرون آمده و لباس سیاست‌گذاری و سیاست‌مداری به تن کرده است.

اما آیا خود تحلیل پازیتوو تحت تأثیر هنجارهای فرد تحلیلگر قرار نمی‌گیرد؟ این یک سوال فلسفه علم است و تا جایی که من می‌دانم، در خود فلسفه علم هم به جواب مشخصی برای آن نرسیده‌اند. در فیزیک و سایر علوم هم همین قضیه برقرار است. اما غلبه روش‌های کمی و ریاضی در اقتصاد در شصت، هفتاد و هشتاد سال اخیر کمک کرده قضاوت‌ها و نظرات شخصی متأثر از باورها، رنگ کمتری در نظریات و حرف‌ها پیدا کند، چون با عدد و رقم‌های ملموس و محسوس سروکار داریم. در واقع هر قدر قدرت محاسبات و حجم داده‌ها بیشتر شده، اختلاف نظر بین اقتصاددان‌ها نیز کاهش پیدا کرده و از نظر فکری به یکدیگر نزدیک‌تر شده‌اند. قبلاً پیش‌فرض‌های اقتصاددان‌ها متفاوت بود و نتیجه‌گیری‌هایشان هم با یکدیگر تفاوت داشت، اما الان حجم عظیم داده‌ها و قدرت محاسباتی در دسترس کمک می‌کند که بفهمیم کدام پیش‌فرض‌ها و نتیجه‌گیری‌ها درست بوده و در نتیجه پیش‌فرض‌های اقتصاددان‌ها به هم نزدیک شده و اختلاف نظرها رنگ باخته است. هر چند با پیشرفت و توسعه علم، ابعاد جدیدی به مسائل وارد شده و بحث‌های جدیدی شکل می‌گیرد، اما برخی دعوای سابق بین اقتصاددان‌ها در دنیای اعداد و ارقام کاهش پیدا کرده، هر چند تأثیر باورهای نظریات و مدل‌ها قطعاً صفر نشده است.



یک تحقیق وقتی معتبر است که از سوی سایر محققان هم قابل بازتولید باشد. اگر تحقیق ریاضی صرف باشد، مدل‌سازی و اثبات‌ها را می‌توان بررسی کرد، اگر تحلیل آماری باشد، باید داده‌ها را بررسی و صحت‌سنجی کرد. در تاریخ علم اقتصاد تحقیقات



ابزار آمار به ما این اجازه را می‌دهد که گزاره‌های منتج از نظریه را با داده‌های واقعی بسنجیم و آزمایش کنیم. اقتصاد در ذاتش گرایش‌هایی ندارد؟ یعنی ارزش‌ها و هنجارهایی را پیش‌فرض و مطلوب نمی‌گیرد؟



اقتصاد در مرحله اول کارش توصیف است، هر چند ممکن است پیش‌فرض‌هایی داشته باشد. واقعیت این است که هیچ پدیده‌ای را بدون برخورداری از یک چهارچوب نظری نمی‌توان مشاهده کرد. ما در مشاهده هر پدیده‌ای محکوم به این محدودیتیم که به جنبه‌هایی که به نظرم اهمیت بیشتری دارد، توجه بیشتری کنیم. پژوهشگران بهتر نیز آنهایی‌اند که پدیده‌ها را بی‌طرفانه‌تر می‌بینند و قضاوت می‌کنند. اما به‌صورت کلی اقتصاد در وهله اول پدیده‌ها را توصیف می‌کند و وقتی هنجارها و ارزش‌ها در کنار این توصیف قرار می‌گیرد، توصیه‌های اقتصادی به دست می‌آید. مثلاً مالیات‌ستانی را در نظر بگیرد، مالیات هزینه‌هایی به جامعه تحمیل می‌کند و یک عده را از رفاهی که می‌توانستند کسب کنند، محروم می‌سازد، ولی منافع هم ایجاد کرده و دولت این درآمد را در محل‌هایی که خیر عمومی را تأمین می‌کند به مصرف می‌رساند و می‌تواند با استفاده از آن فاصله طبقاتی را کاهش دهد. مقدار مالیات را هنجارهای جامعه تعیین می‌کند. مقدار مالیات ربطی به خود اقتصاد ندارد. اقتصاددان فقط می‌گوید اگر این مالیات از چه محلی تأمین و در چه محلی صرف شود، کمترین هزینه رفاهی را به جامعه تحمیل کرده یا در کاهش فاصله طبقاتی موثرتر خواهد بود یا فرار مالیاتی کمتری را به دنبال خواهد داشت. یک راه کشف هنجارهای اجتماعی صندوق رأی است؛ جایی که مردم از بین ایده‌ها و ارزش‌ها و هنجارهای مختلف یکی را برمی‌گزینند؛ مثلاً اینکه چقدر مالیات گرفته شود یا چه سطحی از نابرابری قابل تحمل است؟

آیا اقتصاددانی که ته‌ذهنش با مالیات گرفتن موافق نیست، طوری مدل‌سازی نمی‌کند که از مدلش نتیجه بگیرد که نباید مالیات گرفت؟

اتفاقی رخ می‌دهد و چطور این ورودی‌ها به آن خروجی‌ها منجر می‌شود. تحلیل‌های سیستم دینامیکی چنین ویژگی‌ای دارد؛ ورودی‌هایی می‌گیرد، توابعی آن وسط هستند و خروجی‌هایی تولید می‌شود. اقتصاددان‌ها این مدل‌ها را خیلی نمی‌پذیرند، چون هدفشان از مدل‌سازی ریاضی، کشف یک شهود است تا از طریق آن بفهمند کدام متغیر از طریق چه مکانیزمی روی کدام اثر می‌گذارد؟ سر در نیاروندن از مکانیزم‌ها و پیش‌بینی صرف، برای اقتصاددان‌ها از اهمیت کمتری برخوردار است، هر چند پیش‌بینی به‌خودی خود سودمند خواهد بود، اما شفافیت مکانیزم‌ها و نحوه اثرگذاری پارامترهای مسأله روی یکدیگر در اقتصاد اهمیت زیادی دارد.

## نسبت مدل‌سازی ریاضی و واقعیت را چطور می‌توان فهمید؟

در مدل‌سازی و نظریه‌پردازی دست ما باز است و بی‌نهایت جور می‌توانیم مدل‌سازی کنیم، همان طور که می‌توان بی‌نهایت جور حرف زد، اما فقط



یک حرف درست است؛ حرفی که بتوان آن را به‌بوته آزمایش گذاشت و نتیجه‌اش را به مخاطب نشان داد. مثلاً دلیل رکود اقتصادی کشور چیست؟ تحریم؟ عدم صلاحیت مدیران؟ آزادسازی‌های تجاری و اقتصادی سه دهه اخیر؟ ساختار سیاسی کشور؟ فرهنگ ایرانی؟ چطور می‌شود فهمید تأثیر هر عامل چقدر است؟

برای هر مسأله مدل‌های مختلفی می‌توان نوشت و نتایج مختلفی به دست آورد، همه آنها هم با ابزار ریاضی، اما هر نظریه و مدل را می‌توان آزمایش و درباره درستی اش قضاوت کرد. ریاضی کمک می‌کند بفهمیم کدام حرف و مدل درست است. در مقام حرف و گفت‌وگو روایت، فقط می‌توان گفت ممکن است، اما مدل‌سازی ریاضی قابلیت آزمایش را فراهم می‌کند.

هر مدل ریاضی در دو مرحله آزمایش می‌شود. از یک طرف پیش‌فرض‌های مدل و انسجام درونی آن با ابزارهای ریاضی سنجیده می‌شود و از طرف دیگر



# هم سیاست‌گذار مسئول است، هم اقتصاددان

گفت‌وگو با دکتر مدنی‌زاده و دکتر وصال درباره نقش دانشکده در سیاست‌گذاری و وضع فعلی اقتصاد کشور



**رابطه اقتصاد و سیاست‌گذاری و اقتصاددان و سیاست‌گذار و سیاست‌مدار چیست؟ آیا می‌توان اقتصاددان‌ها را بانیان وضع موجود دانست؟**

**محمد وصال:** وقتی پژوهشی در دانشگاه انجام می‌شود و می‌گویند اثر تغییر فلان متغیر، فلان مقدار است، به این معنی نیست که سیاست‌گذار حتماً باید آن متغیر را تغییر دهد تا آن اثر ایجاد شود. این یک توصیه سیاستی ساده لوحانه است. وقتی قرار است سیاستی طراحی و اجرا شود، اقتصاددان یک حرف دارد و باقی اندیشمندان از سایر حوزه‌های علوم اجتماعی و... هم حرف و نظر خودشان را دارند. بر این اساس نظرات به تصمیم‌گیر سیاست‌گذار منجر می‌شود و مسئولیت تصمیم هم با خود سیاست‌گذار است و باید پاسخ‌گویی آن باشد. مشاوران سیاست‌گذار در حوزه‌های مختلف، هر کدام از زاویه دید خودشان موضوع را بررسی و طرح می‌کنند. اگر سیاست‌گذار تصمیم اشتباهی می‌گیرد، دلایل مختلفی می‌تواند منجر به آن شده باشد. اتفاقاً اندیشمندان علوم اجتماعی، رفتار سیاست‌گذار را نیز تحلیل و چگونگی تصمیم‌گیری او را توصیف می‌کنند. در تحقیق و پژوهش آکادمیک، اقتصاددان محدود به روش‌های کمی است و اگر نتواند مسئله را مدل‌سازی کند، حرف خاصی درباره آن نمی‌تواند بزند، اما در حوزه سیاست‌گذاری، اقتصاددان برخی موارد را در قالب الزامات سیاست‌گذاری و پیش‌نیازها و توصیه‌های احتیاطی به سیاست‌گذار گوش‌زد می‌کند، چراکه ممکن است مدل نواقصی داشته باشد.



**سید علی مدنی‌زاده:** علوم مختلفی مثل علوم سیاسی، علوم اجتماعی، حقوق، نظام‌آری، علوم مدیریتی، جامعه‌شناسی و... در کنار هم به سیاست‌گذاری منجر می‌شود. پس بین حوزه سیاست‌گذاری و اقتصاد حتماً باید تفکیک کرد. اگر سیاست‌گذاری به این علوم مختلف نیاز نداشت که اصلاً رشته دانشگاهی اش شکل نمی‌گرفت. شهود حاصل از مدل‌سازی ریاضی اقتصاددان در کنار شهود حاصل از نظریات و حرف‌های دیگر حوزه‌های علوم اجتماعی قرار می‌گیرد و تکمیل می‌شود. جمع‌بندی سیاست‌گذاری نیز از کنار هم قرار دادن این شهودها حاصل می‌شود. هیچ سیاستی از دل یک مدل اقتصادی صرف نباید ارائه شود، چراکه هر مدل با واقعیت فاصله دارد و ابعاد و جزئیات زیادی را ندیده است. در خود اقتصاد هم وقتی صحبت از سیاستی مثل آزادسازی تجاری می‌شود، در کنار حرف از سیاست رفاهی و سیاست مقابله با بیکاری و سیاست مقابله با تخریب صنایع و... هم می‌آید، بعد همه این حرف‌های اقتصادی باید در کنار علوم اجتماعی و سیاسی و حقوق و مدیریت و... قرار گرفته و از داخل سیاستی برای اجرا حاصل شود.



**در واقع سیاست‌گذار کارفرمای اقتصاددان است و هنجارها و ارزش‌ها و اهداف را تعیین می‌کند و از اقتصاددان می‌خواهد راهی برای آن ارائه دهد؟**

اقتصاددان خیلی اوقات فقط دنبال توصیف است، یعنی اینکه چرا پدیده‌ای به این شکل در حال رخ دادن است، اما در سیاست‌گذاری هم نیازمند فهم دلایل رفتارها و توصیف پدیده‌ها هستیم و هم باید هنجارهای منسجمی داشته باشیم که بدانیم از سیاست‌هایمان دنبال چه هدفی هستیم تا براساس آن اهداف، رفتار افراد را هدایت کنیم. مثلاً بحث نابرابری را در نظر بگیرید. اقتصاددان در مقام توصیف می‌گوید اگر آزادسازی تجاری رخ دهد، برخی کارگران شاغل در بخش‌های رقابت‌کننده با کالاهای وارداتی ممکن است بیکار شوند و درآمدشان از دست برود، اما بخش‌های صادرکننده درآمد به دست می‌آورند و وضع‌شان بهتر می‌شود، پس نابرابری زیاد می‌شود. اما توصیه سیاستی چیست؟ آزادسازی تجاری نکنیم؟ خیر، این فقط یک زاویه از ماجراست، طرف دیگر ماجرا می‌گوید آزادسازی تجاری به بهبود کارایی صنایع کمک می‌کند و صنعتی که به خاطر ضعف عملکردش نمی‌تواند رقابت کند، باید بتواند خودش را بهبود دهد یا تعطیل شود. از طرف دیگر با اثرات منفی نابرابری ایجاد شده در اثر آزادسازی تجاری چه کنیم؟ اقتصاددان در مقام توصیف، پیامدهای آزادسازی را بررسی می‌کند، اما



و همه کشورها نسخه ثابت پیچید. پس از یک سو وظیفه سیاست‌گذار است که درک درستی از مسأله و محدودیت‌های مدل اقتصادی داشته باشد، اما خود اقتصاددان‌ها هم باید تقوا داشته باشند و سیاست‌گذار را نسبت به این محدودیت‌ها و ریزه‌کاری‌ها آگاه کنند. در بحران اقتصادی ۲۰۰۸، اریک هرست می‌گفت از همکاران خودم دلخوردم که در ارائه توصیه‌های سیاستی‌شان به سیاست‌گذاران تقوای کافی ندارند، حداقل از آنها انتظار می‌رود درباره انحراف معیار پیش‌بینی‌شان حرف بزنند و هشدار دهند.

یک‌بار دیگر هم جلسه‌ای در بانک مرکزی تشکیل شده و گروهی پژوهشی آمده و مدل‌سازی‌شان را برای پیش‌بینی تورم ارائه کرده بودند. من از آنها پیش‌فرض‌هایشان را پرسیدم و گفتم مثلاً کسری بودجه را در کجای مدل آورده‌اید؟ گفتند آن را وارد مدل نکرده‌ایم! خب سیاست‌گذار اگر پیش‌فرض‌های این مدل را بداند، به این اقتصاددان می‌گوید بساطش را جمع کند و برود. این کار پژوهشی شاید برای دانشکده و پژوهشکده مناسب باشد، اما در وادی سیاست‌گذاری باید محدودیت‌ها و پیش‌فرض‌های مدل را به وضوح و با صراحت گفت.

علم اقتصاد می‌گوید این مفروضات، چنین نتایجی را به دنبال دارد. اگر شرایط و مفروضات یک مدل اقتصادی برقرار نیست، نمی‌توان تقصیر را به گردن علم اقتصاد انداخت، اما سیاست‌گذاری که بدون توجه به پیش‌فرض‌ها بخواهد از نتایج مدل استفاده کند، قطعاً مقصر است. ساده‌انگارانه برخورد کردن با علم اقتصاد نتیجه‌اش همین وضعی است که الان گرفتار شده‌ایم. استفاده نابجای سیاست‌گذاران از علم اقتصاد، باعث ایجاد یک ذهنیت منفی نسبت به آن شده است.

در عرصه سیاست‌گذاری نمی‌شود حرف‌های خام آکادمیک را پیش سیاست‌گذار گذاشت. نتیجه یک تحقیق دانشگاهی هیچ فایده‌ای برای سیاست‌گذار ندارد و حتی می‌تواند گمراه‌کننده باشد، حتی نتیجه یک تحقیق قابل بازتولید درست و موثر، چون



موضوع بسیار محدودی را بررسی می‌کند. برای سیاست‌گذاری باید تصویر و چشم‌اندازی جامع از مسأله داشت که این تصویر از زنجیره‌ای از تحقیقات حاصل می‌شود. پژوهشگران با تجربه در حوزه‌های مختلف یک جریان پژوهشی ایجاد می‌کنند و از دل آن توصیه‌هایی بیرون می‌آید که اگر جریان پژوهشی سالم و علمی باشد، این توصیه‌ها معمولاً همگراست.

سیاست‌گذار باید با خودش فکر کند که چه سطحی از نابرابری قابل تحمل است؟ مردم هم در فرایند رأی‌دهی نظرشان را درباره نابرابری اعلام می‌کنند. ممکن است کارایی فدای برابری شود. متأسفانه ما در قسمت هنجارها و ارزش‌ها شفافیت نداریم و واقعاً نمی‌دانیم دنبال چه هستیم و هدفمان چیست؟ آیا سطح مشخصی از نابرابری هدف ماست؟ آیا برابری کامل می‌خواهیم؟ پیامدهای اقتصادی سیاست‌هایی که منجر به برابری می‌شود، چه خواهد بود؟

**پس مسئولیت اقتصاددان چیست؟ آیا مسئولیتی به عهده او نیست؟**

اقتصاددان اگر حرفی بزند، ممکن است پیش‌بینی خودمحقق‌شونده‌ای را شروع کند و به همین خاطر ممکن است رو به خودسانسوری بیاورد، اما خودسانسوری ممکن است پیامدهای بدی به دنبال داشته باشد. پس اقتصاددان هم مسئول حرف‌هایی



است که اظهار کرده و هم مسئول حرف‌هایی که به زبان نیاورده. اگر مهندسی در طراحی موبایل اشتباه کند و موبایل حین استفاده منفجر شود، ده نفر آسیب می‌بینند، اما اگر اقتصاددان اشتباه کند و توصیه اشتباهی به سیاست‌گذار داشته باشد، ممکن است زندگی میلیون‌ها نفر را جابه‌جا کند. منافع و هزینه‌های توصیه‌های اقتصادی بالاست و به خاطر همین برخی اقتصاددان‌ها کنج عزلت می‌گزینند. برخی دیگر هم مسئولیتش را می‌پذیرند و می‌توانند در جهت خیر عمومی هم قدم بردارند. مهم این است که افراد بتوانند حرف‌هایشان را در چارچوب علمی قابل سنجش ارائه دهند و یک جریان سالم پژوهش و ترویج یافته‌های علوم مختلف اجتماعی شکل بگیرد تا بتوانیم به حرف محققان بیشتر اعتماد کنیم.

**هر مدل اقتصادی پیش‌فرض‌ها و محدودیت‌هایی دارد. چه کسی باید حواسش به این نواقص و محدودیت‌ها و پیش‌فرض‌ها باشد؟ اقتصاددان یا سیاست‌گذار؟**

برخی سیاست‌گذارها بدون توجه به پیش‌فرض‌های یک مدل اقتصادی، توصیه‌های اقتصادی مبتنی بر آنها را اجرا کرده و نتایج فاجعه‌باری گرفته‌اند. در واقع این سیاست‌گذارها هم شناخت کاملی از ابعاد موضوع نداشتند و هم به پیش‌فرض‌ها و مقدمات مدل اقتصادی بی‌توجه بوده‌اند و فکر کردند می‌شود برای همه شرایط





موضوع آخرین بخش گفت‌وگوی روزنامه با دکتر مدنی زاده و دکتر وصال نقش اقتصاددان‌ها در سیاست‌های اقتصادی و وضع فعلی اقتصاد بود. مدنی زاده و وصال ابتدا بین حوزه اقتصاد و حوزه سیاست‌گذاری تفکیک قائل شدند و ضمن قبول مسئولیت اقتصاددانان در توجیه سیاست‌گذار نسبت به پیش‌فرض‌ها و محدودیت‌ها و ریزه‌کاری‌های مدل‌های ریاضی اقتصاد، سیاست‌گذار را مسئول سیاست‌های اقتصادی اجرا شده دانستند؛ سیاست‌گذاری که در کنار حرف اقتصاددانان، باید به حرف مشاوران و اندیشمندان از سایر حوزه‌های علوم اجتماعی هم توجه کند و درک درستی از ابعاد مختلف مسأله داشته باشد. از طرف دیگر لازم است بین اقتصاددان‌ها در لباس دانشگاهی و اقتصاددان‌ها در لباس سیاست‌گذاری تفکیک کرد، چرا که هر فرد در مقام سیاست‌گذاری ارزش‌ها و هنجارهایی را دنبال می‌کند که لزوماً ربطی به اقتصاد ندارند. آنها همچنین، حضور و تأثیرگذاری افراد مرتبط با دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی کشور را اندک برآورد کرده و متذکر شدند که خیلی از توصیه‌های سیاستی که از سوی افراد مرتبط با دانشکده به سیاست‌مداران ایرانی ارائه شده، به درستی به مرحله اجرا نرسیده‌اند و نباید همه تقصیر آن را به گردن اقتصاددان‌ها انداخت.

MIT به نگاه‌های متفاوتی معروف هستند، بین این دو دانشگاه تبادل افراد وجود دارد. حتی در خود هر کدام از این دانشگاه‌ها هم این طور نیست که در هر مسأله‌ای استادها یک نظر واحد داشته باشند. در شیکاگو یک سو افرادی هستند که می‌گویند اصلاً طراحی بازار معنایی ندارد، ولی افرادی هم هستند که سراغ اکبرپور می‌روند تا بیاید و از طراحی بازار بگوید.

از نظر من درصد حضور افراد دانشکده در سطح سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری کشور بسیار کم بوده، اما لزوماً نمی‌شود گفت اثرگذاری‌شان هم کم بوده و محاسبه آن کار ساده‌ای نیست. ممکن است استعداد و توانمندی یک نفر آن قدر بالا باشد که نظرش بر نظر جمعی غلبه پیدا کند. این موضوع محتمل است و نمی‌توان ردش کرد، اما تصمیم‌گیران اصلی اقتصادی کشور از شریف نبوده‌اند، چه فارغ‌التحصیل و چه استاد. زشت است کسی که امضا می‌کند و تصمیم‌گیر است، مسئولیتش را گردن مشاورش بیندازد. در همین دولت آقای روحانی، حضور افراد دانشکده شریف را با باقی دانشگاه‌ها مقایسه کنید و خودتان نتیجه بگیرید که آیا افراد دانشکده بانیان وضع موجود بوده‌اند یا نه؟

از طرف دیگر مطالعات افراد دانشکده در حوزه سیاستی در قالب کتاب‌ها و مقالات منتشر شده است. بررسی کنید چه چیزهایی گفته‌اند و آنچه در عمل رخ داده، با آنچه گفته شده چقدر تطابق دارد؟ مثلاً ببینید در ماجرای آبان ۹۸، اقتصاددان‌های دانشکده و اندیشکده حکمرانی و حتی باقی دانشگاه‌های کشور، چه پیشنهاد و طرح‌ها و توصیه‌هایی داشته‌اند و در نهایت چه چیزی به مرحله اجرا رسید؟ هر اصلاحی در بازار انرژی هم باید تدریجی باشد، هم پیوسته‌های رسانه‌ای و اجتماعی و سیاسی آن در نظر گرفته شود، هم ساختار بازار انرژی‌اش طراحی و اجرا شده باشد، اما در آبان ۹۸ چه اتفاقی افتاد و کدام یک از این موارد رعایت شد؟ چرا هدفمندسازی یارانه‌ها در دولت آقای احمدی‌نژاد به این فجایع منجر نشد؟ چون توصیه‌ها و ملاحظات را رعایت کرده و یک مدیریت اجرایی قوی برای آن وجود داشت. در آبان ۹۸ اصلاً تیم اجرایی وجود نداشت و همه غافلگیر شدند، حتی خود من که در سازمان برنامه و بودجه بودم.

**چرا افراد این دانشکده به خود دانشکده نسبت داده می‌شوند، ولی در سایر دانشکده‌ها چنین چیزی دیده نمی‌شود؟ رویکرد خود دانشکده بوده یا یک تصویر بیرونی؟**

بیشتر رویکرد بیرونی است. در دانشکده لزوماً وحدت فکری بین افراد وجود ندارد، هر چند وحدت روشی و اصولی وجود دارد. ما همه به یک اصول و روش تحقیق مشخص پایبندیم و براساس آن می‌توانیم گفت‌وگو کنیم، ولی نتیجه‌گیری‌ها و توصیه‌هایی که براساس آنها ارائه می‌شود، با ارزش‌های هر فرد عجین است و بنابراین تفاوت دارد. هر فرد ممکن است به پیشنهادها و توصیه‌های سایر همکارانش انتقاد داشته باشد. فضای ابراز نظر مخالف در دانشکده نیز کاملاً باز است و تشکیلاتی وجود ندارد که جلوی اظهار نظر مخالف را بگیرد. استادها در کار پژوهشی هم با یکدیگر تعارف ندارند، چه برسد به کار سیاستی.

فضای تضارب آرا و انتقاد و بیان نظر مخالف در دانشکده وجود دارد، اما منکر این نمی‌شویم که یک پایه و اصول مشترک بین افراد دانشکده دیده می‌شود؛ هیچ‌کدام از ما قطعاً نمی‌گوییم کلاً در دولت را باید تخته کرد، هیچ‌کدام هم دنبال یک نظام

کمونیستی نیستیم. از قضا وقتی حرف‌های ما را از بیرون می‌شنوند، ما را متهم به دولتی بودن می‌کنند. دولت و بازار از نظر اقتصادی، نهادهای مکمل یکدیگر هستند و نمی‌توان منکر نقش‌های کلیدی دولت در اقتصاد شد؛ دولت باید بستر بازی بازار را فراهم، کالاهای عمومی را تأمین و با فقر مبارزه کند. بر چه اساسی گفته می‌شود در این دانشکده به فقر و نابرابری کار نداریم؟ یکی از دغدغه‌هایی که همکاران متعدد دانشکده راجع به آن کار می‌کنند، هم از منظر پژوهشی و هم از منظر توصیه‌های سیاستی، رفع فقر و کاهش نابرابری است. تز دکترای من درباره اثرات نابرابری ناشی از سیاست‌های آزادسازی تجاری است. به نظرم یک سری از حرف‌ها یا از روی جهل است یا قصد و غرض.

**یعنی از نظر شما آنچه در عمل اجرا شده، با آنچه در دانشکده گفته می‌شود، متفاوت بوده است؟**

خودتان بروید بررسی کنید کدام سیاست‌ها و اتفاقات رخ داده در کشور با حرف‌ها و نظریات افراد دانشکده مطابقت داشته؟ می‌گوییم افراد دانشکده، چون دانشکده یک محیط علمی است، ولی افراد دانشکده هر کدام حرف‌ها و نظراتی دارند و ابراز می‌کنند. این حرف‌ها چقدر با صحنه عمل نزدیکی دارد؟ افراد دانشکده خودشان مسند اجرایی و حق امضا و تصمیم‌گیری نداشته‌اند، نهایتش مشاوره داده‌اند، اما چقدر از این مشاوره‌ها به عمل منجر شده؟ سیستم قیمت‌گذاری و تعزیرات با توصیه افراد این دانشکده هماهنگی دارد؟ قیمت‌گذاری فعلی در حوزه بازار انرژی توصیه افراد این دانشکده بوده؟ قیمت‌گذاری در حوزه بازار پول حرف افراد دانشکده است؟ اینکه با قانون پولی و بانکی سال ۵۱ در کشور بانک خصوصی راه افتاده و نظارت مناسبی هم بر آنها صورت نگرفته، از دل این دانشکده بیرون آمده؟ کسری بودجه و رشد نقدینگی پیشنهاد افراد دانشکده است؟ واقعا چند درصد کشور تا الان خصوصی شده؟ طبق آخرین پژوهش دانشکده، ۸۰ درصد شرکت‌های بورسی تحت مدیریت حاکمیت است، علی‌رغم اینکه مالکیتش را واگذار کرده است، یعنی بدترین نوع حاکمیت شرکتی که بدون مالکیت، مدیریت را در دست دارد، شرکت‌های غیربورسی هم که مالکیت و مدیریت بیشترشان برای دولت است. این توصیه اقتصاددان‌های دانشکده بوده؟ ۷۵ درصد نظام بانکی کشور تحت مدیریت مطلق دولت است و اگر بانک‌های حاکمیتی را هم به آنها اضافه کنید، ۹۰ تا ۹۵ درصد نظام بانکی کشور را شامل می‌شود. واقعا خصوصی‌سازی و آزادسازی توصیه‌شده از سوی افراد دانشکده چنین وضعی داشته؟

هیچ‌کس را نمی‌توانید در دانشکده بیابید که مثلاً بگوید یک ضرب تعرفه‌ها را باید برداشت و سراغ آزادسازی کامل تجاری رفت، بلکه باید به تدریج و در بلندمدت به سوی آزادسازی حرکت کرد تا دچار بحران نشویم. الان کشور ما در یک وضعیت آزاد تجاری به سر می‌برد؟ متوسط تعرفه در کشور ۴۰ درصد برآورد می‌شود، این توصیه ما بوده است؟ همه می‌گویند ارز چندین‌ده فساد و رانت و نابرابری می‌آورد، همه اتفاق نظر دارند که سرکوب ارزی نباید رخ دهد و اقتصاد باید پیش‌بینی‌پذیر باشد، همه باور دارند که تورم با روش‌های علمی کنترل می‌شود، اما از بین این نظرات کدام تاکنون در کشور اجرا شده که حالا ادعا می‌شود آموزه‌های علم اقتصاد یا جریان اصلی اقتصاد بانی وضع فعلی است؟

اقتصاددان‌های این دانشکده نه وزارت‌خانه‌های اقتصادی را بر عهده داشته‌اند، نه رئیس بانک مرکزی بوده‌اند، نه رئیس سازمان برنامه و بودجه، نه معاون اول و نه در دیگر سمت‌های مهم اقتصادی دولت حضور داشته‌اند. افرادی از دانشکده در مقام مشاور سیاست‌گذار بوده و هستند، اما آیا حق ایجاب می‌کند که آنها را بانیان وضع موجود بدانیم، در حالی که نظرات‌شان هم رنگ عمل به خود ندیده است؟ ما از نظر آزادی اقتصادی جز بدترین کشورها هستیم، با این حال عده‌ای مدعی می‌شوند که نتیجه اجرای سیاست‌های اقتصادی جریان اصلی اقتصاد باعث وضع موجود شده است؟ کدام قواعد اقتصادی که در جریان اصلی گفته می‌شود، چه در بحث نهادها، چه ساختارها و چه سیاست‌ها در کشور به اجرا در آمده است؟

**از بیرون به نظر می‌رسد در دانشکده نوعی همگنی و یک‌دستی وجود دارد و نگاه افراد این دانشکده همگرا ترست و شاید همین باعث می‌شود وقتی یکی دونفر از افراد دانشکده در مقام مشاور صحبت می‌کنند یا در بدنه کارشناسی کشور حضور دارند، کل دانشکده متهم شود. این هم‌گرایی بین افراد دانشکده را قبول دارید؟**

اولاً از نظر من، هم درصد حضور و هم درصد تأثیرگذاری افراد دانشکده در بدنه کارشناسی و سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری کشور اندک است. البته نسبت به فارغ‌التحصیل دانشکده نمی‌توانیم ادعایی داشته باشیم، چون هر فارغ‌التحصیل نگاه و نظر خودش را دارد. در همه جای دنیا هم همین است، با اینکه شیکاگو

شما می‌گویید سیاست‌مدار باید اقتصاد را ببیند و به پیش‌فرض‌هایش هم توجه کند، حرف دیگر حوزه‌های علوم اجتماعی را هم بشنود و بعد خودش تصمیم بگیرد و مسئولیتش هم به عهده خودش است، اما در مورد ایران شاید رشد و توسعه بیشتر اقتصاد نسبت به سایر علوم اجتماعی باعث شده حرف اقتصاد پررنگ‌تر باشد و با توجه به اینکه سیاست‌مدار هم از تخصص کافی برخوردار نیست، توجه کافی به سایر ابعاد مسأله نمی‌کند. بنابراین آخراً مسئولیت سیاست‌های اقتصادی به اقتصاددان‌ها و جایی مثل همین دانشکده برمی‌گردد. این روایت را قبول ندارید؟

سیاست‌گذاری اقتصادی در کشور ما در صد سال گذشته، یعنی از زمانی که دولت به معنای مدرنش وجود داشته، انجام شده، اما دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف حدود بیست‌سال از تأسیسش می‌گذرد، اگر موسسه‌های مشاوران و دانشگاه صنعتی اصفهان را هم حساب کنیم، نهایتش به یک سابقه چهل ساله می‌رسیم. در واقع هرکسی مسئولیت حرف‌های خودش را باید بر عهده بگیرد، چه اقتصاددان و چه سیاست‌گذار. اگر تحلیل من اقتصاددان ناقص است یا خطای تخمین را به سیاست‌گذار نمی‌گوییم، مسئولیتش با من است، اگر سیاست‌گذار پیش‌فرض‌های مدل اقتصادی را متوجه نیست، تقصیر به عهده اقتصاددان هم خواهد بود.

اینکه نقش گروه‌های مختلف در وضع فعلی اقتصادی ایران چقدر است، سوال سختی است. یک راه شاید ساده‌اش این باشد که بررسی کنیم از نظر آماری چند درصد تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران اقتصادی کشور در اینجا درس خوانده‌اند یا تدریس کرده‌اند یا به شکلی دیگر به اینجا وابسته بوده‌اند. من حس می‌کنم درصد کمی باشد.

بحث دیگر این است که همگنی زیادی بین اقتصاددان‌ها دیده می‌شود، جز افرادی که نظریات شاذی ارائه می‌کنند. عمده اقتصاددان‌ها می‌توانند گفت‌وگو کنند و سر موارد زیادی به تفاهم برسند. اگر سیاست‌گذار به حرف آن افراد معدود توجه می‌کند، مشکل از سوی عمده اقتصاددان‌ها نیست. این طور نیست که بگوییم اقتصادی‌های شریف با اقتصادی‌های تهران و علامه نمی‌توانند سر موضوع‌های مختلف توافق کنند، چرا که روش‌هایشان شبیه است و حرف هم را می‌فهمند. سیاست‌گذار هم کاملاً مبتنی بر نظریات اقتصادی تصمیم نمی‌گیرد. در خود اقتصاد رفتار و تصمیم‌گیری سیاست‌گذار تحلیل و بررسی می‌شود تا بفهمیم انگیزه‌های سیاسی چقدر در تصمیمش موثر بوده؟ نظام سیاسی موجود چه نقشی در تصمیمش داشته؟ پیامدهای سیاستی برآیند عوامل مختلفی هستند؛ مدل‌ها و نظریات اقتصادی، انگیزه‌های سیاست‌مدار، نظام سیاسی، نظام اداری و... تفکیک نقش‌های این عوامل به راحتی صورت نمی‌گیرد، اما تا حدی ممکن است. به هر حال به راحتی نمی‌شود انگشت اتهام را به سمت یک گروه گرفت و آنها را مقصر جلوه داد.

دانشکده را باید از حوزه سیاست‌گذاری جدا کرد. فردی که در حوزه سیاست‌گذاری کار می‌کند، دیگر اقتصاددان به حساب نمی‌آید و نباید عملش را به پای دانشکده گذاشت. حتی در همین دانشکده هم بر سر مسائل یکسان، نظرات یکسانی وجود ندارد و افراد مختلف ممکن است نظرات متفاوتی داشته باشند.

**پس شما به صورت خلاصه دانشکده را بانی وضع موجود نمی‌دانید؟**

دو نکته را باید در نظر گرفت؛ اولاً افرادی که از این دانشکده بیرون رفته و حرف‌ها و نظریاتی گفته‌اند، واقعا چقدر سیاستی که در نهایت محقق شده، با حرف و نظر آنها انطباق داشته و این افراد چقدر در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری موثر بوده‌اند؟ ثانیاً وضع فعلی ما ناشی از کدام عوامل است؟ تفکیک نقش هر عامل در وضع فعلی کار پیچیده و سختی است. تحولات و سیاست‌ها و شوک‌ها و... هر کدام نقشی در وضع امروز ما داشته‌اند.



# مروری بر تاریخ شکل‌گیری دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف از نیاوران تا آزادی

## تأسیس رشته مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی در دانشگاه صنعتی اصفهان

دکتر علینقی مشایخی، بعد از پایان تحصیلاتش در دانشکده مهندسی شریف، تصمیم می‌گیرد تحصیلاتش را به عنوان بورسیه دانشگاه در دانشکده مدیریت دانشگاه MIT ادامه دهد: «بعد از فارغ التحصیل شدن نمی‌دانستم مهندسی را ادامه بدهم یا رشته‌ای که بر جامعه تأثیرگذار است. یکی دو سالی در دانشگاه و کارهای صنعتی گذشت تا اینکه تصمیم گرفتم مدیریت بخوانم.

برای ادامه تحصیل به دانشکده مدیریت دانشگاه MIT رفتم و دکتری گرفتم. در آن زمان بورسیه‌های شریف تعهد داشتند که بعد از بازگشت به ایران، به دانشگاه صنعتی اصفهان بروند. مشایخی در آن زمان خلأ مدیریت علمی را در سطح کشور احساس می‌کند و معتقد است که دانش آموختگان مهندسی می‌توانند در پر کردن این خلأ بیشترین نقش را داشته باشند:

«تهیه برنامه برای دولت در سال ۶۱ و ۶۲ یکی از فعالیت‌هایی بود که من نقش مهم و شایسته‌ای را در طراحی و هدایت آن داشتم. در این جریان، بیشتر به نیاز کشور برای تربیت و آموزش نیروهای زده در رشته‌های اقتصاد، برنامه‌ریزی و مدیریت

متقاعد شدم، چون از آن جهت کشور فقیر بود. بنابراین در سال ۶۲ به فکر تأسیس یک رشته برای تربیت نیروهای جوان و مستعد در زمینه برنامه‌ریزی افتادم. با همکارانم در دانشگاه صنعتی اصفهان صحبت کردم و طرح کارشناسی ارشد مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی را ریختیم. آن وقت دانشگاه‌ها تعطیل شده و وزارت علوم هم تعطیل بود و سازوکار بررسی رشته‌های جدید راه نیافتاده بود، ولی وقتی طرح تهیه شد، با توجه به اینکه دکتر بانکی، رئیس وقت سازمان برنامه و بودجه هم بسیار فعال بودند و هم نیاز به نیروهای زده را به خوبی احساس می‌کردند و می‌فهمیدند، به شدت از طرح حمایت کردند و مستقیماً با حمایت ایشان طرح را بردیم در شورای انقلاب فرهنگی

و تصویب کردیم. فارغ التحصیلان این دوره بعدها در سمت‌های مدیریتی کلان کشور مشغول به کار شدند و در تدوین برنامه سوم توسعه نقش کلیدی ایفا کردند. شاید دکتر مسعود نیلی، شاخص‌ترین دانش‌آموخته این دوره باشد. نیلی فارغ التحصیل کارشناسی مهندسی عمران شریف بوده است.



دکتر علینقی مشایخی، مدیر سابق دانشکده مدیریت دانشگاه صنعتی اصفهان

## تأسیس دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه شریف

تغییر و تحول‌ها در موسسه باعث می‌شود ایده قدیمی ایجاد مرکزی باثبات که از تغییرات مدیریتی و دولتی مصون باشد، این بار در دانشگاه شریف دنبال شود. به گفته مشایخی او به روغنی زنجانی پیشنهاد داده بوده که موسسه بخشی از دانشگاه شریف باشد تا پایدار بماند و با تغییرات سازمان برنامه و بودجه، تضعیف نشود، اما روغنی زنجانی این پیشنهاد را نپذیرفته است. دانشکده در سال ۱۳۷۸ با نام «مدیریت و سیستم» تأسیس می‌شود و بعداً به «مدیریت و اقتصاد» تغییر نام می‌دهد، هر چند به گفته محمدرضا آراستی، مشایخی از سال ۷۶ تا ۷۸ طرح ایجاد دانشکده جدید را دنبال و مدیران بخش‌های مختلف صنعت و مسئولان وقت دانشگاه و وزارت علوم را متقاعد کرده و وجود چنین دانشکده‌ای در شریف ضرورت دارد: «مدیران صنعت که خود از فارغ التحصیلان مهندسی بودند، نیاز به افرادی که توانایی مدیریت علمی را در کنار علم مهندسی داشته باشند، احساس می‌کردند. مسئولان وقت دانشگاه، به‌ویژه دکتر سهراب‌پور از ایجاد این دانشکده دو هدف عمده را دنبال می‌کردند: اولاً اینکه فارغ التحصیلان شریف با مجهز شدن به دانش روز اقتصاد و مدیریت به حل مسائل اساسی کشور کمک کنند و به این ترتیب از مهاجرت ایشان به خارج از کشور جلوگیری شود. ثانیاً دانشگاه شریف که در رشته‌های مهندسی عملکرد بسیار خوبی داشته، در رشته‌های اقتصاد و مدیریت نیز سرآمد باشد؛ همان‌طور که برترین دانشگاه‌های صنعتی دنیا در کنار دانشکده‌های مهندسی و علوم، دانشکده‌های معتبری را در دو حوزه مدیریت و اقتصاد ایجاد کرده‌اند و جوانان مستعد را به این رشته‌ها جذب می‌کنند.» نخستین دانشجویان از مهر ۱۳۷۹ در دوره کارشناسی ارشد رشته مدیریت اجرایی وارد دانشکده می‌شوند؛ رشته‌ای که به گفته آراستی نزدیک‌ترین رشته به چیزی بوده که دانشکده به دنبال تحققش بوده است. جذب دانشجویان نخبه و با استعداد کشور، برای تأمین نیروی انسانی متخصص در زمینه اقتصاد و مدیریت و پاسخ به نیازهای روز کشور، کمک به صنعت برای جذب نیروهای کارآمد با تفکرات اقتصادی با مبنای علمی درست و تدریس اختیاری اقتصاد با مبنای علمی درست به دانشجویان رشته‌های صنعتی در دانشگاه شریف، اهدافی است که دانشکده برای خودش در نظر می‌گیرد. مشایخی علت انتخاب شریف برای تأسیس این دانشکده را این‌طور بیان می‌کند: «دو تجربه قبلی به کمک ما آمد و با آگاهی بیشتر و کامل‌تری دانشکده راه‌اندازی کردیم. این دانشکده در دانشگاهی راه‌اندازی شد که محل تجمع استعدادها در خشان کشور است. با ملاک کنکور، بهترین‌ها به دانشگاه شریف می‌آیند و ما دانشکده را در معرض دید و توجه آنها قرار داده‌ایم، یعنی کانالی زده‌ایم به یکی از مخازن مهم استعداد کشور.»

۱۳۷۸

۱۳۶۸

۱۳۶۲

### ده سال در دست خودی‌ها

مدیریت موسسه نیاوران در ده سال اولیه حیاتش در دست افرادی است که گرایش فکری نزدیکی در زمینه اقتصاد دارند: علینقی مشایخی (۷۴-۱۳۷۰)، محمد طیبیان (۷۵-۱۳۷۴)، مسعود نیلی (۷۶-۱۳۷۵)، مسعود روغنی زنجانی (۷۷-۱۳۷۶) و غلامعلی فرجادی (۸۱-۱۳۷۷). حضور هم‌زمان در موسسه نیاوران و معاونت‌های سازمان برنامه و بودجه، این امکان را برای افراد موسسه فراهم می‌کند که برنامه پنج‌ساله سوم توسعه را با گرایش‌های نزدیک به بازار آزاد و خصوصی‌سازی و تعدیل ساختار اقتصادی تنظیم و در سال ۱۳۷۹ در دولت اول اصلاحات به تصویب برسانند. پس از تصویب برنامه سوم به‌عنوان خروجی نهایی آن سازمان در دوران ریاست محمدعلی نجفی، در سال ۱۳۷۹ سازمان برنامه و بودجه و سازمان امور اداری و استخدامی کشور ادغام شده و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی شکل می‌گیرد که به مدت یک‌سال ریاست آن به محمدرضا عارف و بعد از آن به تیم اقتصادی موسوم به نهادگرا به ریاست ستاری فر سپرده می‌شود. این تحولات، تغییراتی را در مدیریت و سیاست‌های موسسه نیاوران به‌عنوان نهادی وابسته به سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی به دنبال دارد. موسسه در مرکز آموزش مدیریت دولتی ادغام و نام آن به «موسسه آموزش و پژوهش در مدیریت و برنامه‌ریزی» تغییر می‌کند.



محمد طیبیان



مسعود نیلی

برنامه و بودجه می‌خواست تربیت نمی‌شد. منطق وزارت علوم درست بود، ولی آن نتیجه‌ای که ما می‌خواستیم، از دانشگاه‌ها حاصل نمی‌شد. در نتیجه ما سؤاله را کشانیدیم به شورای عالی انقلاب فرهنگی که بالای سر وزارت علوم بود و با وجود مخالفت وزارت علوم، شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب کرد که این دوره را آنجا بگذاریم. وزارت علوم هم ناراحت شد، ولی خب چاره‌ای نبود.» بدین ترتیب با رفع این مانع، در همان سال‌های ابتدایی دهه ۷۰ با پذیرش دانشجویان در دوره کارشناسی ارشد مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی عملاً گام مهمی در جهت تحقق هدف دوم که آموزش کادرهای نخبه بود، برداشته شد. به گفته مشایخی تأثیر و کارآمدی فارغ التحصیلان دوره کارشناسی ارشد مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی در دانشگاه صنعتی اصفهان، دلیل اصلی در خواست روغنی زنجانی برای راه‌اندازی موسسه بوده، چراکه فارغ التحصیلان این دوره در پروژه‌های سازمان برنامه و بودجه، روغنی زنجانی را کمک کرده بودند. به همین خاطر اولین رشته‌ای که موسسه نیاوران برای آن دانشجویی پذیرد، دوره کارشناسی ارشد مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی است. از سوی دیگر موسسه در آزمون ورودی دوره کارشناسی ارشدش به فارغ التحصیلان تمامی رشته‌ها اجازه حضور می‌دهد، یعنی دانشجویان فنی هم این امکان برایشان فراهم می‌شود که به سوی اقتصاد تغییر مسیر دهند.



مسعود روغنی زنجانی

## تأسیس موسسه عالی آموزش و پژوهش در مدیریت و برنامه‌ریزی

مشایخی سال ۶۵ از صنعتی اصفهان به شریف منتقل می‌شود و سال ۶۸ موسسه‌ای وابسته به سازمان برنامه و بودجه را با نام اولیه «موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه» با کمک مسعود روغنی زنجانی، رئیس وقت سازمان برنامه و بودجه در دولت اول سازندگی در نیاوران تأسیس می‌کند که بعدها به موسسه نیاوران معروف می‌شود. روغنی زنجانی انگیزه تشکیل آن را تحقق دو هدف عمده می‌داند: ایجاد نهادی که بتواند نیازهای برنامه‌ریزی استراتژیک کشور در حوزه‌های مختلف پاسخ دهد، به مطالعه و تحقیق در مسائل روزمره و جاری بپردازد و جمع‌بندی کارشناسی خود را به سازمان برنامه ارائه کند و تربیت کادر برای سازمان برنامه و دیگر دستگاه‌های ستادی کشور. موسسه به‌عنوان نهادی پژوهشی کار خود را آغاز می‌کند و گامی به سوی نخستین هدف مدنظر موسسانش پیش می‌رود، اما هدف دوم که تربیت کادر بود، گرفتار سد قانونی وزارت علوم می‌شود. وزارت علوم آموزش را مختص دانشگاه‌ها می‌داند و از اعطای

مجوز آموزشی پذیرش دانشجویان به آن موسسه سرباز می‌زند. مشایخی مسأله عدم اعطای مجوز پذیرش دانشجویان را به شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌کشاند و در آنجا امکان برگزاری دوره آموزشی در موسسه تصویب می‌شود: «وزارت علوم می‌گفت موسسه پژوهشی، کارش پژوهش است. اگر آموزش می‌خواهید، بروید سراغ دانشگاه‌ها و از طرف دیگر ما می‌دیدیم که در آن قالب سنتی دانشگاه‌ها آن چیزی که سازمان



دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف سال ۱۳۷۸ تأسیس شد، اما در واقع شکل گیری آن را می توان در سال ۶۲ جست و جو کرد؛ جایی که دکتر مشایخی، فارغ التحصیل کارشناسی دانشکده مهندسی مکانیک شریف و دکترای دانشکده مدیریت MIT، بعد از بازگشت به ایران و استخدام در دانشگاه صنعتی اصفهان و همکاری با سازمان برنامه و بودجه در نوشتن برنامه پنج ساله اول توسعه کشور، رشته‌ای را با نام مهندسی سیستم‌های اقتصادی اجتماعی در دوره ارشد این دانشگاه راه اندازی می کند و افرادی چون دکتر مسعود نیلی دانش آموخته این رشته تازه تأسیس می شوند. بعد از آن مشایخی در سال ۶۸ به درخواست سازمان برنامه و بودجه موسسه‌ای آموزشی و پژوهشی ایجاد می کند که بعدها به موسسه نیاوران معروف شده و گروهی از اقتصاددانان ایرانی هم کم کم با نام مکتب نیاوران شناخته می شوند؛ مکتبی که در بزنگاه‌های مختلفی مورد حمله و انتقاد گروه‌های رقیب قرار گرفته و مقصر وضع اسفبار اقتصادی کشور معرفی شده است. در این دو صفحه مروری کوتاه بر سیر شکل گیری دوره ارشد مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی، موسسه نیاوران و دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف و توسعه و بالا و پایین‌های روزگار آن داشته‌ایم؛ بالا و پایین‌هایی که تا مرز انحلال دانشکده هم پیش رفت.

## در آماج حملات



انتقادهای حملات به دانشکده مدیریت و اقتصاد و سنگ اندازی در مسیر آن و افراد حول و حوشش، از زمان تأسیس دانشکده شمالی شریف همواره وجود داشته؛ به عنوان مثال اواسط آذر ۱۳۹۴، مقاله‌ای جنجالی در روزنامه کیهان به چاپ می رسد و در آن تحت عنوان نگاهی به استارت آپ‌ها مطالبی علیه نهادهایی بر خاسته از دانشگاه شریف یا فعال در آن و تهمت‌ها و بر چسب‌هایی چون خیانت و اودادگی، شناسایی، تربیت و اعزام گروهی نخبگان ایرانی به مراکز ضد ایرانی توطئه‌ساز در آمریکا، طراحی بخش داخلی پروژه‌های وزارت خارجه آمریکا و داووس، وابستگی مرکز کارآفرینی شریف به بیگانگان و پیش قدمی شریف در اجرای پروژه تمام آمریکایی استارت آپ‌ها مطرح می شود. این مقاله واکنش مشایخی را به دنبال دارد. شاید بتوان این مقاله را پیش درآمدی بر مستند شب‌نامه دانست که در سال ۹۵ علیه زیست‌بوم استارت آپی و کارآفرینی در ایران اکران شد. بعد از آن نیز در بسیاری از اتفاقات اقتصادی کشور، از جمله آبان ۹۸، دانشکده و افرادی در نوک پیکان انتقادهای حملات قرار گرفته‌اند و خیلی اوقات بانیان وضع موجود معرفی شده‌اند.

## سنگ اندازی‌های گاه و بی‌گاه

رشته مدیریت اجرایی و MBA به این منظور طراحی شده بود که افرادی را برای اداره علمی و موثر سازمان‌ها و بنگاه‌های اقتصادی کشور تربیت کند. به همین خاطر داشتن حداقل سه سال سابقه کار بعد از فراغت از تحصیل به عنوان شرط پذیرش در این رشته کمک می کرد که ورودی‌های این رشته را افراد علاقه‌مند به مباحث مدیریتی تشکیل دهند. از طرف دیگر ورود به این دوره، مستلزم موفقیت در مصاحبه ورودی بود؛ مصاحبه‌ای که تا سال ۱۳۸۴ وجود داشت، اما وزارت علوم دانشکده را از سال ۱۳۸۵ از برگزاری مصاحبه برای پذیرش دانشجویان در دوره کارشناسی ارشد MBA منع می کند. سال ۸۷، در نامه‌ای به دانشگاه گفته می شود که درخواست تمدید مجوز دوره MBA در شورای گسترش آموزش عالی مطرح و مورد تصویب قرار نگرفته است. به گفته آراستی این نامه چند اشکال قانونی داشت؛ اولاً شریف دوره MBA را پس از طراحی به تصویب شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی رسانده بود و برای اجرای آن از شورای گسترش آموزش عالی مجوز قطعی داشت، یعنی مجوز مشروط نداشت که تمدیدش را تقاضا کند و دوم اینکه هیچ نامه‌ای از دانشگاه مبنی بر تمدید مجوز MBA به وزارت علوم ارسال نشده بود. سال بعد، شریف از پذیرش دانشجو در رشته MBA منع می شود. دانشگاه صنعتی امیرکبیر دست به ابتکار جالبی می زند و نام دوره را به MBE، مخفف صنعتی بتوانند در آن دانشجو بپذیرند. این بار دانشگاه تقاضایش برای پذیرش دانشجو در دوره MBE را به وزارت علوم ارسال می کند و در پاسخ مجوز برگزاری یک‌بار دوره MBE به شریف داده می شود تا در سال ۱۳۸۹ دانشجوی MBE بگیرد و تا چندسالی مجبور باشد هر سال مجوزش را تمدید کند.

## تأسیس رشته MBA

به گفته مشایخی دانشکده برای آنکه در پذیرش دانشجو معطل تصویب رشته جدید در وزارت علوم نشود، ابتدا سراغ یک رشته مصوب نزدیک به اهدافش، یعنی مدیریت اجرایی می رود. بعد از گذشت یک سال، طرح دوره کارشناسی ارشد MBA برای اولین بار در کشور از سوی موسسان دانشکده تهیه و با استفاده از ظرفیت آیین نامه تازه ابلاغ شده وزارت علوم با عنوان آیین نامه واگذاری اختیارات برنامه‌ریزی درسی به دانشگاه‌ها که محدودیت دانشکده‌ها را برای تصویب رشته‌ها برداشته، ابتدا در شورای دانشکده مدیریت و اقتصاد، سپس در شورای دانشگاه شریف و در نهایت در شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم به تصویب می رسد. در مرحله آخر هم مجوز نهایی از شورای گسترش آموزش عالی وزارت علوم اخذ و از سال ۱۳۸۱، MBA جای مدیریت اجرایی را در دانشکده می گیرد.

۱۳۹۲

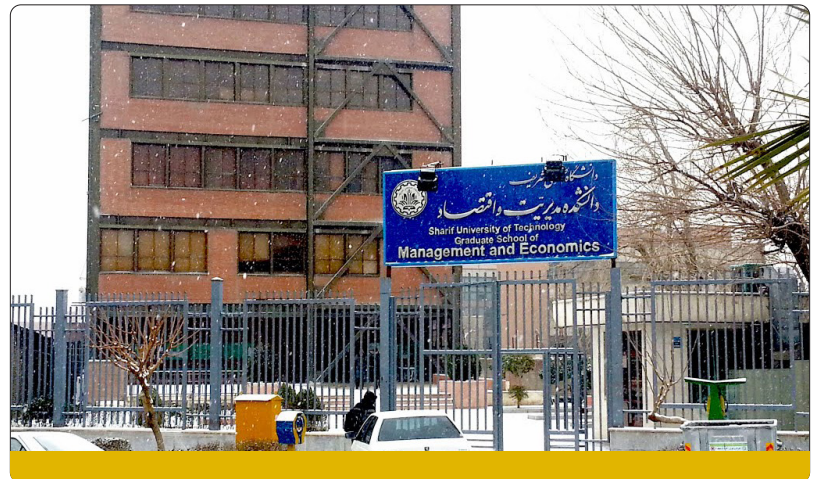
## تا مرز انحلال

بهار ۹۲، وزارت علوم ظرفیت تمام رشته‌های دانشکده مدیریت و اقتصاد برای سال تحصیلی ۹۳-۹۲ را به بهانه غیر مجاز بودن این رشته‌ها و با ادعای ترویج تک بعدی علوم اجتماعی و انسانی صفر اعلام می کند. البته مشکلات این دانشکده برای جذب دانشجو از چند سال قبلش شروع شده و حتی زمزمه‌های تعطیلی دانشکده هم به گوش رسیده بود، اما مقاومت مسئولان دانشگاه و پیگیری آنها در این دانشکده را باز نگه داشته است. این خبر که به رسانه‌های داخلی و خارجی هم رسیده، واکنش‌های متفاوتی در سطح دانشگاه دارد؛ شورای صنفی مخالفتش را همراه با جمع آوری امضا از دانشجویان اعلام می کند، اما گروهی از شریفی‌ها با عنوان فعالان فرهنگی شریف و گروهی از دانش‌آموختگان این دانشکده در حرکتی عجیب ضمن موافقت با صفر شدن ظرفیت، خواستار تعطیلی این دانشکده هم می شوند. انتشار دفترچه انتخاب رشته کنکور ارشد امیدها را برای بازگشت ظرفیت دانشکده مدیریت و اقتصاد به یأس تبدیل می کند، چرا که در آن خبری از ظرفیت برای این دانشکده شریف نیست. موضوع آن قدر داغ می شود که برخی نامزدهای انتخابات هم در تبلیغاتشان سراغ آن می روند و تقصیرها را متوجه دولت می دانند. در نهایت رایزنی‌ها و نامه‌نگاری‌های رئیس و دیگر مسئولان دانشگاه با وزارت علوم و شورای عالی انقلاب فرهنگی غائله را فیصله می دهد و ظرفیت این دانشکده در دو گروه مدیریت و اقتصاد به دفترچه انتخاب رشته کنکور ارشد برمی گردد، هر چند کمتر از میزان درخواست دانشگاه. سرانجام خطر صفر شدن ظرفیت و تعطیلی دانشکده مدیریت و اقتصاد با بهانه‌هایی مثل بی توجهی به علوم انسانی اسلامی و تک بعدی بودن دانشکده، با تغییر دولت از بیخ گوش شریف می گذرد.

۱۳۸۱

## گسترش درون دانشکده، گسترش بیرون دانشکده

بعد از تأسیس دوره MBA، دوره کارشناسی ارشد علوم اقتصادی از سال ۱۳۸۱ در دانشکده به طور رسمی کارش را آغاز می کند. در ادامه علاوه بر افزایش ظرفیت پذیرش دانشجو در رشته‌های MBA و علوم اقتصادی، دوره‌های جدید کارشناسی ارشد مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی (۱۳۸۳)، دکترای سیاست گذاری علم و تکنولوژی (۱۳۸۴)، دکترای اقتصاد (۱۳۸۶)، کارشناسی ارشد مدیریت (۱۳۸۸)، دکترای مدیریت (۱۳۸۸) و دوره فرعی کارشناسی اقتصاد (۱۳۸۹) نیز در دانشکده راه افتاده و فعالیت‌های آن گسترده تر می شود. از سوی دیگر تأسیس پژوهشکده سیاست گذاری در سال ۱۳۸۷ و اندیشکده حکمرانی در سال ۱۳۹۴، اگرچه ارتباط رسمی و حقوقی با دانشکده ندارد، اما جریان آموزش و پژوهش در رشته‌های مرتبط با علوم انسانی و مسائل سیاست گذاری و حکمرانی و خارج از فضای سنتی فنی-مهندسی و علوم پایه را در شریف و اطراف آن گسترش می دهد و پربارتر می کند تا دیگر شریف فقط به مهندس‌ها و پروژه‌های مهندسی اش شناخته نشود.



## نگاهی به مقاله انتقادی یوسف ابادری علیه مکتب نیاوران و دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف

# مهندسی اجتماع و اقتصاد

گزارش

دکتر یوسف ابادری، استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران در مقاله‌ای با عنوان «استقرار آموزشی مکتب نیاوران، تاریخچه ایجاد نهاد‌های دولتی آموزش مدیریت و اقتصاد بازار آزاد» که به‌صورت مشترک با حمیدرضا پرنیان تألیف

سیستم آموزشی و خروجی این نهادها وارد می‌کند که شاید یکی از جدی‌ترین و منسجم‌ترین نقدها به دانشکده به‌شمار رود. در این صفحه مروری کوتاه داریم بر نقدهای مطرح‌شده در مقاله ابادری و پرنیان.

توسعه، یعنی اینکه در حوزه اقتصاد توسعه ممکن است رویکردهای مختلفی وجود داشته باشد. نیلی همچنین بحث‌های تئوریک و پایه‌ای را تنها حاشیه‌ای بر علم اقتصاد می‌داند: «ما سعی می‌کنیم به جای پرداختن به حاشیه‌ها، به آنچه در واقع بدنه اصلی علم اقتصاد را در این حوزه‌های اصلی تشکیل می‌دهد بپردازیم.» و در نهایت، پیگیری این قبیل بحث‌ها را که پای در تئوری و پای در سیاست‌گذاری دارند، به مطالعات تکمیلی و شخصی بعد از تحصیل موکول می‌کند: «بنابر این اگر بخواهیم دانشکده‌های اقتصاد و مدیریت‌مان را خیلی وارد دعواهایی کنیم که بیشتر مسلکی و ناشی از تفاوت در نوع نگرش هستند، از رسالت اصلی علمی خود باز می‌مانیم. هر چه سعی کنیم دانشجویان را با علم ناب آشنا کنیم، بعداً خودشان می‌توانند در قالب مطالعات خارج از این حوزه‌ها، با این تفاوت‌هایی که الان در کشور بین اقتصاددان‌ها وجود دارد، آشنا شوند.» به این ترتیب، از طرفی مناقشات درونی اقتصاد به‌عنوان حاشیه نادیده گرفته شده و از طرف دیگر دیالوگ لازم بین اقتصاد و علوم اجتماعی مسکوت گذاشته می‌شود، و هر دوی اینها شاید بازتاب تجربه بحث‌های بیهوده پنداشته‌شده در سازمان برنامه و بودجه بر سر مبنای و اصول باشد.

### تکنسین‌های عددزده به جای عالمان اقتصاد

در واقع رشته‌ای که قرار است فارغ‌التحصیلان آن توانایی انجام امور برنامه‌ریزی در سازمان برنامه و بودجه، انجام امور برنامه‌ریزی در وزارتخانه‌ها و ادارات کل، تدریس در موسسات آموزش عالی برای تربیت متخصصان برنامه‌ریزی و... را داشته باشند، با خالی کردن موضوع از متن اجتماعی و سیاسی و حقوقی آن آغاز می‌شود. گویا عناصر مختلف آن سیستم پیچیده در خلأ یکدیگر تأثیر می‌گذارند، حال آنکه، در بیان اهمیت و ضرورت این رشته، این ادعا مطرح شده که سیستم‌های بزرگ عموماً به دلیل پیچیده بودن و داشتن ابعاد مختلف و تأثیر عوامل متعدد در عملکرد آنها، باید با استفاده از روش‌های علمی دقیق برنامه‌ریزی شوند و نمی‌توان برنامه‌ریزی در یک بخش را مستقل از بخش‌های دیگر انجام داد. این انقطاع از متن اجتماعی، در بلندمدت، نتیجه‌ای جز قطع دیالوگ بین اقتصاد، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای سیاست‌گذاری اجتماعی با سایر علوم اجتماعی ندارد، و در نهایت به نام علم اقتصاد، نه عالم اقتصاد که درگیر گفت‌وگوی مداوم با حوزه‌های دیگر دانش بشری است، بلکه تکنسین‌هایی بدون تفکر انتقادی پرورش داده می‌شود.

این علم ناب و عمل‌گرایانه‌ای که پیچیدگی‌های فرهنگی و اجتماعی را کنار می‌گذارد تا کارش را راحت‌تر پیش ببرد و هر چه بیشتر از مدل‌های ریاضی استفاده می‌کند، بهتر می‌تواند به خود و دیگران بقبولاند که جهان شمول است، هم برای سیاست‌مداران و مدیران شیفته زبان شبه‌علمی فریبنده بوده و هم برای بدنه تکنوکرات عاشق عدد و رقم؛ علمی که می‌توان به آن اعتماد کرد و درها را به رویش باز گذاشت.



یوسف ابادری، استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

اقتصاد رشته مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی گویای آن است که جهت‌گیری آموزشی این دوره در جهت تئوری اقتصادی ایست که مستقل از زمینه تاریخی و اجتماعی باشد. فارغ‌التحصیلان دانشکده‌های فنی دانشگاه‌های کشور، هیچ‌گاه به‌صورت رسمی در زمینه علوم انسانی از قبیل تاریخ، جامعه‌شناسی و حقوق آموزش نمی‌بینند و در درس‌های پیش‌بینی شده برای این طرح نیز، درس‌های جبرانی به چشم نمی‌خورد. این مسأله نتیجه منطقی نگاهی تئوریک است که اقتصاد را چون علمی که از زمینه خود، از حقوق و تاریخ تا فرهنگ و جغرافیا، مستقل است جا می‌اندازد و با تشبیه به علوم طبیعی مدرن، اصول موضوعه یا هسته سخت هنجاری آن را پنهان می‌سازد.

تهی ساختن اقتصاد از تاریخ جهانی و تاریخ اجتماعی ایران، البته در ابتدای امر وجه‌های علمی به آموزش می‌دهد و اقتصاد را شبیه به فیزیک و مکانیک مدرن می‌کند. مسعود نیلی، که خود در دوره کارشناسی مهندسی عمران خوانده و نخستین فارغ‌التحصیل این رشته در دوره کارشناسی ارشد در دانشگاه صنعتی اصفهان است، در مورد مناقشات نظری درون اقتصاد می‌گوید: «در مورد مسائلی هم که به موضوعات مورد مناقشه در علم اقتصاد مربوط می‌شود، اول باید یک نفر علم اقتصاد را خوب بشناسد، بعد وارد مسائل دعوایی در این حوزه شود. هر کسی که با مسائل علم اقتصاد آشناست، می‌داند که مسائل مناقشه‌ای لایه باریکی از کل علم اقتصاد هستند، یعنی این طور نیست که هر کس وارد علم اقتصاد می‌شود، از اول با مسائل اختلاف‌برانگیز بر خورد کند. آن چیزی که در مکاتب علم اقتصاد می‌شناسیم، عمدتاً برمی‌گردد به حوزه اقتصاد کلان. از آنجایی که خود من اقتصاد کلان تدریس می‌کنم، می‌توانم با اطمینان زیادی بگویم که در حوزه علم اقتصاد کلان، معمولاً رویکردهای مختلف را پوشش می‌دهم. این رویکردهای گوناگون عمدتاً شامل مکاتب کینزی، کلاسیک، نئوکلاسیک، کلاسیک جدید، کینزی جدید و... است. یک بعد قضیه هم برمی‌گردد به اقتصاد

اقتصادی را می‌توان بیش از هر چیز در تأکید بر جذب دانش‌آموختگان رشته‌های فنی-مهندسی با پیش‌زمینه قوی در دانش ریاضیات دانست تا در روش بتوانند با زبان ریاضی کار کنند. در واقع کنکور برگزار شده برای این رشته به‌گونه‌ای است که فقط دانش‌آموختگان رشته‌های فنی می‌توانند در ورود به این رشته موفق شوند، چراکه در طراحی آزمون، ریاضیات وزن اساسی دارد. هر چند این مسأله به‌درستی با مواد آموزشی طراحی شده برای طول دوره هم‌خوانی دارد، اما به خودی خود سدی برای دستیابی افراد غیرفنی و حتی دانش‌آموختگان دوره‌های پایین‌تر اقتصاد به رتبه‌های موردنیاز برای ورود به این رشته ایجاد می‌کند. حاصل این فرایند، ایجاد رشته‌ای برای آموزش اقتصاد در دوره تحصیلات تکمیلی بوده که ویژه افراد با پیشینه مهندسی است؛ مهندسانی که اتفاقاً تربیت علمی‌شان به علت فقدان پیشینه مطالعات نظری، متأثر از هیچ دستگاه مفهومی خاصی نیست و از این نظر در مقایسه با کارشناسان سابق سازمان برنامه و بودجه، در تربیت و به‌کارگیری آنها چالشی پیش نمی‌آید، برخلاف کارشناسان اسبقی که سابقه فرهنگی و اجتماعی و سیاسی‌شان مانعی بزرگ در بازآموزی آخرین آموزه‌های علم اقتصاد روز به آنها تلقی شده است.

تازه‌واردان به اقتصاد از راه دوره کارشناسی ارشد مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی می‌توانند محملی برای آموزش اقتصاد به صورتی خاص باشند و در استفاده از مدل‌های ریاضی در اقتصاد که از دهه ۷۰ میلادی غالب شده، کارآمد باشند.

### بی‌نیاز از علوم انسانی، مستقل از تاریخ و جامعه

ابادری تصویب بدون نقد رشته و نگنجاندن حتی یک درس از علوم اجتماعی مرتبط، مثل تاریخ و جامعه‌شناسی در طرح مصوب آن را دستاوردی به‌شمار می‌آورد که از مسیر بررسی و تصویب آن در گروه فنی-مهندسی حاصل شده و نتیجه‌اش اقتصادی می‌شود که گویا هیچ نیازی به علوم انسانی ندارد. به گفته ابادری مواد درسی پیش‌بینی شده در گرایش

### خلاصی از دست‌چپ‌ها

مشایخی علت‌راه‌اندازی دوره کارشناسی ارشد مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی را این‌طور بیان می‌کند: «در جریان فعالیت در سازمان برنامه با شبکه کارشناسی و مدیریتی کشور در سازمان‌های مختلف مرتبط شدیم و به این نتیجه رسیدیم که کشور از نظر نیروی آموزش‌دیده در حوزه اقتصاد برنامه‌ریزی ضعیف است.» محمد طیبیان نیز که در آن زمان، مدیریت دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه را عهده‌دار بوده، از مشاهده گرایش‌های چپ‌بدنه کارشناسی باقی‌مانده از رژیم شاه ابراز تعجب می‌کند و می‌گوید: «هر جا می‌رفتید و صحبت می‌کردید و وارد بحث‌های کارشناسی و با دوستانه می‌شدید و از حالت رسمی بیرون می‌آمدید، متوجه می‌شدید که گرایش بیشتر چپ‌گرایانه است، اما سازمان برنامه در بهترین شرایط دید کارشناسی اش کینزی بود.» او در ادامه حتی این دید کینزی را به‌عنوان دید شکست‌خورده‌ای که از اوایل دهه ۸۰ از سوی بانک جهانی کنار گذاشته شده، رد می‌کند.

علی سرزعی، اقتصاددان و فارغ‌التحصیل موسسه نیاوران هم شکل‌گیری موسسه نیاوران را برای غلبه بر تفکرات چپ‌گرایانه در نظام دانشگاه و تصمیم‌گیری کشور می‌داند: «با پایان جنگ و غلبه ذهنیت چپ‌گرا در عرصه آکادمیک، فضای عمومی، نظام کارشناسی و نهایتاً نظام سیاست‌گذاری، افرادی چون دکتر طیبیان و دکتر مشایخی به این فکر می‌افتند که به جای مجادله‌های کم‌حاصل در جلسات اداری و کارشناسی با افرادی که تربیت علمی آنها متأثر از مفاهیم چپ‌گرایانه بوده، نسل جدیدی از دانشجویان را تربیت کنند که از آموزه‌های مدرن اقتصاد برخوردار باشند و جهت‌گیری آموزشی آنها اقتصاد بازار باشد.»

### به دنبال جذب مهندس‌ها

به عقیده ابادری با توجه به فهرست مواد درسی تدوین شده برای دوره کارشناسی ارشد مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی، تأکید بر جذب دانشجویان مستعد رشته‌های فنی-مهندسی بوده است. حتی مشایخی علت استفاده از کلمه مهندسی در عنوان رشته را افزایش جاذبه آن برای دانشجویان مستعد فنی می‌داند: «در آن زمان فضای کشور به‌نحوی بود که عنوان مهندسی ارج و قرب زیادی داشت و عنوان مهندسی در جامعه خیلی عنوان مهمی بود. ما به یک رشته با عنوان مهندسی نیاز داشتیم که دانشجویان جذب شوند، ولی چیزی که به آنها درس می‌دادیم، اقتصاد و روش‌های برنامه‌ریزی و تجزیه و تحلیل سیستم‌ها بود.» ابادری نام‌گذاری این رشته را در تصویبش در وزارت علوم هم موثر می‌داند، چرا که رشته مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی به جای بررسی و تصویب در کمیته تخصصی اقتصاد و بازرگانی گروه علوم انسانی شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم، در گروه فنی-مهندسی بررسی شده و از کمیته تخصصی مهندسی صنایع مجوز گرفت. در واقع وجه افتراق رشته مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی با رشته‌های